

عزّت طلبی در نهضت

امام حسین علیه السلام

نعمت الله صفری فروشانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عزت طلبی در نهضت امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

نعمت الله صفری فروشانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عزت طلبی در نهضت امام حسین علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۱۰	کلیات
۱۰	واژه شناسی
۱۰	عزت در لغت
۱۰	عزت در قرآن کریم
۱۱	عزت در روایات شیعه
۱۳	امام حسین و عزت
۱۳	اشاره
۱۴	عزت در کلام امام حسین
۱۶	عزت در مرام امام حسین
۲۳	عزت حسینی در روز عاشورا
۳۰	اطرافیان امام حسین و عزت
۳۰	اشاره
۳۱	عزت خاندان امام حسین
۳۲	عزت اصحاب امام حسین
۳۳	عزت زنان کربلایی
۳۴	اسیران عزیز، پیام آوران عزت حسینی
۳۷	اصل عزت، مقیاسی برای نقد گزارش های نهضت حسینی
۳۷	اشاره
۴۲	پیشنهادات ذلیلانه امام حسین
۴۶	درخواست آب در آخرین لحظه زندگی

شکایت از کشته شدن ۴۷

مرا نکشید ۴۸

ما را برگردان ۴۸

جرعه آبی به طفل شیر خواره ام دهید ۵۰

یاران بی وفا ۵۲

آخرین سفارش های امام حسین به امام بعد از خود ۵۳

پاورقی ۵۵

درباره مرکز ۶۵

نویسنده: نعمت الله صفری فروشانی

ناشر: نعمت الله صفری فروشانی

مقدمه

اگر بخواهیم تجلی صفت کمال در زندگی هر امام را به عنوان لقب آن حضرت برگزینیم، باید امام حسین (ع) را «حسین عزیز» بنامیم. عنصر «عزت» آنچنان در قیام امام حسین (ع) حضور دارد که می توان آن را به عنوان یک ملاک و اصلی کلی در نظر گرفته و گزارش های مورخان درباره این نهضت را با این ترازو سنجید و هر گزارشی را که کمترین شائبه ذلت در آن باشد مردود شمرد. متأسفانه به علت رواج نوعی کج فهمی در میان گروههایی از پیروان آن حضرت در طول تاریخ، ارائه چهره ای رقت بار، حزن انگیز و گریه آور از نهضت عاشورا، اصل قرار گرفته و در این راستا از جعل و تحریف در وقایع این نهضت و ترسیم چهره ذلیلانه از آن روی گردان شده است. نویسنده در این مقاله با تبیین مفهوم عزت و نشان دادن آن در کلام و مرام امام حسین (ع) خاندان و اصحاب به نقد گزارش های مخالف عزت در نهضت کربلا- می پردازد. پژوهشگر نهضت حسینی با مطالعه منابع معتبر درباره آن، چنان آن را با عنصر عزت قرین می بیند که ناخودآگاه با شنیدن نام کربلای حسین (ع) عزت و افتخار در ذهن او تداعی می شود. و هرگاه قدم را از نهضت فراتر گذاشته و به بررسی سیره آن حضرت (ع) در سرتاسر زندگی اش پردازد، به وضوح شاهد حضور این عنصر در سرتاسر زندگی آن بزرگوار می باشد. به گونه ای که اگر بخواهیم تجلی صفت کمال در زندگی هر امام (ع) را به عنوان لقب آن حضرت (ع) برگزینیم، شاید مناسب ترین گزینه درباره امام حسین (ع) آن

است که آن حضرت (ع) را «حسین عزیز» بنامیم. جالب آن است که این عنصر در نهضت حسینی همانند یک میدان مغناطیسی قوی عمل کرده، و اطرافیان آن حضرت (ع) همچون اصحاب و خویشان آن بزرگوار را نیز در شعاع عمل خود قرار داده است. جالب تر آنکه محدوده زمانی این عنصر به حیات ظاهری آن حضرت (ع) محدود نگشته بلکه دوران پس از شهادت، یعنی دوره اسارت اهل بیت آن حضرت (ع) را نیز در بر گرفته است تا آنجا که مثل معروف «شیر در زنجیر» در مقابل این عزیزان اسیر رنگ می بازد. نکته دیگر آنکه نه تنها این عنصر در سرتاسر اعمال و رفتارهای قهرمانان نهضت حسینی پرتو افکنده است، بلکه شاهد نوعی تعمّد در نشان دادن حضور این عنصر از سوی آن بزرگواران می باشیم که بخشی از آن در گفتار آنها نیز تجلی کرده است که از آن جمله می توانیم عبارت معروف «هیئات منا الذلّه» را شاهد بیاوریم. و به طور خلاصه این عنصر چنان بر نهضت حسینی سایه افکنده است که می توانیم آن را به عنوان یک مقیاس، ملاک و اصل کلی در نظر گرفته و گزارش های مورخان درباره این نهضت را با این ترازو بسنجیم و هر گزارشی را که کمترین شائبه ذلّت در آن باشد، مردود شمريم. اما نکته تأسف بار آن است که در حالی که می شود از این عنصر به بهترین وجه برای تبلیغ مرام حسینی و بلکه تشیع در میان همه افتخار طلبان بهره برداری گردد، اما به علت رواج نوعی کج فهمی که در میان گروه هایی از پیروان آن حضرت (ع) در طول تاریخ ایجاد شده اصل را بر

ارائه چهره ای رقت بار و حزن انگیز و گریه آور در این نهضت قرار داده و در این راه برای رسیدن به ثواب و یا به هر منظور دیگر، از جعل و تحریف در وقایع این نهضت رویگردان نشده و نتیجه کار خود را در ارائه چهره ای ذلیلانه از امام حسین (ع) اصحاب و خاندانش مشاهده کردند هر چند ممکن است این نتیجه مقصود بالذات آنها نبوده باشد. در این چهره نمایی از نهضت حسینی امام حسین (ع)، آن مجسمه عزت تا آنجا فرود می آید که در هر لحظه و به هر بهانه در جلوی سپاه بی رحم ابن زیاد ایستاده و برای رفع عطش خود و اطرافیانش درخواست آب می نماید. و گاهی با فریاد «لشکر جگرم از تشنگی سوخت» قصد نهیب به آنها و احیاناً تحت تأثیر قرار دادن وجدان های خفته آنها را دارد. و آنگاه که هیچ طرفی از کارهای خود نمی بندد، طفل شیرخوار خود را در مقابل لشکر آورده و می گوید: «اگر به من رحم نمی کنید، لااقل به این طفل شیرخوار رحم نموده و قطره آبی به حلق او برسانید.» فریاد «العطش» دخترکان خیمه نشین چنان گوش فلک را پر نمود، که امام (ع) چاره ای جز فرستادن علمدارش برای سیراب کردن آنها نمی بیند. و بالاخره چهره زینب (س) آن شیر زن کربلا که با مرام عزیزانه خود نهضت حسینی را جلا- بخشید، چهره ای خوار و ذلیل نشان داده شد، و حتی ابایی از کار برد این دو کلمه درباره آن بزرگوار دیده نمی شود. و در اینجا باید اذعان کرد که این شدت تابناکی فروغ حسینی است که توانسته خود را از لابه لای این همه تاریکی ها

و ظلم‌هایی که به نام او و در راه او و به امید نیل به شفاعت او و ثواب پروردگار روا داشته شده، چهره درخشان خود را به همگان نشان داده و باز هم عزت طلبان و افتخار خواهان را جذب چهره خود نموده و آنان را عاشق و شیفته فروغ خود سازد. و راستی به جز عنوان «معجزه حسینی» چه عنوانی می‌تواند بیانگر این مطلب باشد؟

کلیات

واژه‌شناسی

عزت در لغت

اصل واژه عزّت در کلام عرب به معنای سخت، محکم و استوار بودن می‌باشد که همگی آنان معنای واژه صُلب می‌باشد. این واژه در آغاز در توصیف جمادات به کار می‌رفت، چنانکه می‌گفتند: «أَرْضٌ عَزَازٌ» [۱] یعنی زمین محکم و استوار. چنانچه مشاهده می‌شود این معنا یک معنای ایجابی است، اما بعضی از واژه‌شناسان عرب بعدها این واژه را با نوعی تعریف سلبی معرفی کردند، چنانچه راغب در تعریف آن می‌گوید: «العزّه حاله مانعه للانسان من ان يغلب»؛ [۲]. عزّت حالتی است که باعث می‌شود تا کسی نتواند بر انسان غلبه کند. و زجاج در تعریف عزیز می‌گوید: «هو الممتنع فلا يغلبه شیء» [۳]؛ عزیز کسی است که چیزی بر او غلبه نمی‌کند. اما به نظر می‌رسد با توجه به ریشه اصلی لغوی آن واژه‌گزینی اثباتی در تعریف آن مناسب‌تر باشد، چنانچه بعضی آن را با واژه‌هایی چون رفعت، قوت، غلبه و شدت معنا کرده‌اند. [۴]. این واژه در این معنا نوعی واژه ارزش محسوب شده و بیانگر حالت و صفتی پسندیده در یک موجود می‌باشد.

عزت در قرآن کریم

در قرآن کریم با آنکه بیشتر موارد استعمال آن در گونه ارزشی آن است [۵] اما شاهد موارد نادری نیز هستیم که آن را در معنایی منفی به کار برده است، چنانچه درباره کافران می‌فرماید: «بل الذین کفروا فی عزه و شقاق» [۶]؛ ولی کافران گرفتار عزّت (غرور) و اختلافند.» و یا در مورد بعضی از منافقین می‌گوید: «و اذا قيل له اتق الله اخذته العزّه بالاثم» [۷]؛ هرگاه به او گفته می‌شود که تقوای الهی پیشه کن، عزّت او را به گناه می‌کشاند. در توجیه

این دو گانگی می توانیم چنین بگوییم که در دیدگاه قرآن کریم، عزت راستین که به معنای غلبه، قوت، استواری و بزرگی می باشد، تنها از آن خداوند و در نزد اوست. چنانچه می فرماید: «فان العزّه لله جمیعاً» [۸]. و کسانی که مانند پیامبر و مؤمنان در راه الهی گام بر می دارند، از این عزت الهی نیز بهره مند می شوند، چنانچه می فرماید: «ولله العزّه و لرسوله و للمؤمنین» [۹]. اما آنانکه در نقطه مقابل صراط الهی قرار دارند، برای خود نوعی قدرت و استواری موهوم تصور می کنند که به جز غرور، کاذب و فریب خود معنایی در بر ندارد. و از این رو در منطق قرآن کریم، کاربرد عزت در اینگونه موارد کاربرد در معنای غیر حقیقی خود بوده و نوعی مجاز می باشد و بنابراین همراه قرائنی چون «شقاق» و «الائمه» به کار می رود. و از این رو در اینگونه موارد این واژه به معنای همچون غرور، فریب، تعقیب و لجاجت ترجمه می شود. آری هم اینانند که در روز قیامت خداوند با طعنه عزت دروغینشان را یاد آنها آورده و می فرماید: «ذق انک انت العزیز الکریم» [۱۰]؛ بچش (عذاب الهی را) که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و گرامی بودی. و شاید این جمله برای آنها دردناک تر از نفس عذاب الهی باشد.

عزت در روایات شیعه

در روایات شیعه به این اصل مهم قرآنی یعنی انحصار عزت در خداوند و کسب عزت از راه انتساب به او توجه شده و در موارد مختلف بر روی آن تأکید شده است. چنانچه حضرت علی (ع) می فرماید: «کل عزیز غیره ذلیل» [۱۱]؛ یعنی هر عزیزی (به پندار خود) غیر از خداوند ذلیل است. و

یا می فرماید: «العزیز بغیر اللہ ذلیل» [۱۲]؛ کسی که بخواهد از ناحیه غیر خداوند عزیز شود، او به ذلت دچار شده است. و نیز آن حضرت (ع) در مناجات خود با خداوند چنین می گوید: «الهی کفی لی عزاً ان اکون لک عبداً» [۱۳]؛ خدایا! در عزت من همین بس که بنده توام. و یا امام صادق (ع) می فرماید: «من اراد عزاً بلا عشیره و غنی بلامال و هیبه بلا سلطان فلینقل من ذل معصیه اللہ الی عز طاعته» [۱۴]؛ کسی که می خواهد بدون داشتن خویشان عزیز شود و بدون داشتن مال بی نیاز گردد و بدون داشتن قدرت دارای ابهت باشد، باید از ذلت نافرمانی خدا به سوی عزتی که تنها در اطاعت از اوست منتقل گردد. هم چنین روایتی را که عزیزترین مصداق عزت را تقوا دانسته می توان از این باب دانست، چنانچه حضرت علی (ع) می فرماید: «لا عزّ اعزّ من التقوی» [۱۵]. هم چنین در این روایات به صفاتی که متصف شدن به آنها موجبات عزت را فراهم می آورد، اشاره شده و به علت نقش برجسته آنها در کسب عزت، ارجمندی و رفعت برای انسان، آنها را نفس عزت به حساب آورده است. چنانچه درباره حلم از قول امام علی (ع) چنین آمده است: «لا عزّ کالحلم» [۱۶]؛ هیچ عزتی مانند بردباری و حلم نیست. و یا امام باقر (ع) درباره طمع بریدن از اموال مردم چنین می فرماید: «الیأس مما فی ایدی الناس عزّ للمؤمن فی دینه» [۱۷]؛ ناامیدی از آنچه در دست مردمان است، عزت مؤمن در دینش را فراهم می آورد. و نیز در همین مورد امام علی (ع) در

کلامی کوتاه می فرماید: «افنع تعزّاً» [۱۸]؛ قناعت کن تا عزیز شوی. همچنانکه امام حسین (ع) نیز به پیروی از پدرش هنگامی که از او تعریف عزت را می خواهند، او آن را به بی نیازی از مردم که همان قناعت است، تعریف می کند. [۱۹] و نکته پایانی و لطیف آنکه طبق دیدگاه روایات شیعه سرمنشأ عزت انسان مؤمن خداوند است و این گوهری است که اختیار و اگذاری آن به مؤمن داده نشده است. بنابراین مؤمن همیشه باید همانند خداوند عزیز باشد. امام صادق (ع) در روایتی این نکته لطیف را چنین بیان می کند. «ان الله عز و جل فوّض الی المؤمن امورہ کلّھا و لم یفوض الیہ ان یكون ذلیلاً؛ اما تسمع قول الله عزوجل یقول «ولله العزہ و لرسوله و للمؤمنین» فالمؤمن یكون عزیزاً و لا یكون ذلیلاً. ثم قال: ان المؤمن اعزّ من الجبل، ان الجبل یستقل منه بالمعاول و المؤمن لا یستقل من دینہ شیء» [۲۰]؛ خداوند همه امور مؤمن را به خودش واگذار کرده است اما به او اجازه نداده است که ذلیل باشد. آیا سخن خدای متعال را نمی شنوی که می فرماید: «عزت، تنها از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است» پس مؤمن همیشه عزیز است و هرگز ذلیل نیست. سپس فرمود: مؤمن از کوه هم عزیزتر (سخت تر) است زیرا از کوه با کلنگ ها تکه سنگ هایش کنده می شود، اما از دین مؤمن هرگز چیزی کم نمی شود.»

امام حسین و عزت

اشاره

چنانچه قبلاً اشاره شد با بررسی گفتار و رفتار امام حسین (ع) به نوعی برجستگی مسأله عزت را در آنها مشاهده می کنیم، به گونه ای که می توانیم عزت طلبی را محور زندگانی آن حضرت (ع) به

حساب آوریم. حال برای روشن تر شدن بحث در دو بخش کلام امام حسین (ع) و مرام امام حسین (ع) به بررسی موضوع می پردازیم:

عزت در کلام امام حسین

مهم ترین نکته درباره عزّت از دیدگاه امام حسین (ع) تأکید آن حضرت (ع) بر این اصل قرآنی است که عزت واقعی در انحصار خداوند است و هر کس قصد کسب عزت دارد باید به او متمسک شود. چنانچه در دعای معروف عرفه این چنین با خداوند مناجات می کند: «یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسَّمِّ وَالرَّفْعَةِ وَ أَوْلِيَاؤَهُ بَعْزَهُ يَعْتَزُّونَ» [۲۱]، ای کسی که خود را به جایگاه بلند و ارجمند اختصاص داده ای به گونه ای که دوستانت با تمسک به عزت تو کسب عزت می کنند. و نیز می گوید: «یا مَنْ دَعَاؤُهُ... ذَلِيلًا فَأَعَزَّنِي» [۲۲]؛ ای کسی که من او را در حالت ذلت خود فرا خواندم و او مرا عزیز گردانید. و در جای دیگر در مقام بیان انحصار می گوید: «أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَنِي» [۲۳]. تنها تو هستی که عزیز می گردانی. طبق این دیدگاه تمسک به هر چه غیر خدایی است در راه کسب عزت، در حقیقت تمسک به امر پوچ و فنا شدنی است، چنانچه در یکی از اشعار منسوب به آن حضرت (ع) درباره کسانی که مال دنیا را وسیله کسب عزت می دانند، چنین آمده است: «إِعْتَرِ الْفِتَى بِالْمَالِ زَهُوًّا وَ مَا فِيهَا يَفُوتُ عَنْ اعْتِزَالِ» [۲۴]؛ آیا جوانمرد از راه فخر فروشی در صدد کسب عزت از مال بر می آید، در حالی که در مال چیزی است که باعث از بین رفتن عزت می گردد. همین دیدگاه است که دنیا و آنچه را که در آن است به هیچ انگاشته و می گوید: «هَلْ

الدنيا و ما فيها جميعاً سوى ظلّ يزول مع النهار» [۲۵]؛ آیا دنیا و همه آنچه در آن است به جز سایه ای است که با رفتن روز، از بین می رود. این دیدگاه چنان قدرتی به انسان می دهد که در برابر تمام عزیزان دروغین ایستادگی کرده و آنها را به هیچ می انگارد و در مقابل آنها فریاد می زند که: «...و ما ان طَبْنَا جُنُئًا»؛ شیوه ما ترس نیست. و تا آنجا پیش می رود که مرگ در راه کسب عزّت حقیقی را بر زندگانی ذلّت باری که در راه کسب عزّت دروغین سپری می شود، برتر می داند و می گوید: «موت فی عزّ خیرٌ من حیاة فی ذلّ» [۲۶]. و چنین مرگی را سعادت دانسته و حیات ذلت بار در زیر بار ستم ظالمان را جز دلزدگی نمی داند: «انی لا- اری الموت الا- سعاده و الحیاة مع الظالمین الا برما» [۲۷]. و چنین است که هنگامی که او را از مرگ می ترسانند، بر می آشوبد و می گوید: مرگ در راه کسب عزت و زنده کردن حق به جز زندگانی جاوید نیست: «...ما اهون الموت علی سبیل نیل العزّ و احیاء حق، لیس الموت فی سبیل العزّ الاحیاء خالده و لیست الحیاة مع الذلّ الا الموت الذی لا حیاة معه» [۲۸]. آری عزتی را که به منبع حقیقی اش متصل باشد نه با مرگ و کشتن و نه با هیچ وسیله دیگری قابل زوال نیست، چنانچه حضرت (ع) خود می فرماید؛ «مرحباً بالقتل فی سبیل الله و لکنکم لا تقدرون علی هدم مجدی و محو عزّی و شرفی فاذاً لا ابالی بالقتل» [۲۹]؛ خوشا مرگ در راه خدا، اما شما (با کشتن

من) نخواهید توانست مجد و عزت و شرفم را نابود کنید، پس چه باک از مرگ.

عزت در مرام امام حسین

مرام و سیره امام حسین (ع) چنان با عزت عجین شده است که تفکیک آن دو از همدیگر امری محال می نماید. امام (ع) چنان این اصل را بر تمامی اعمال و رفتار خود حاکم نمود، که حتی در آخرین لحظات زندگانی حاضر نیست لباسی را بر تن نماید که در آن روز مردمان خفیف و خوار آن را بر تن می کردند. آن حضرت (ع) در واپسین دقایق زندگانی خود برای آنکه پس از شهادت، بدنش برهنه نماند، درخواست لباسی کم اهمیت را از خاندان خود نمود و آنها در آغاز نوعی شلوارک (تُبَّان) برای آن حضرت (ع) آوردند، اما حضرت (ع) آن را نپذیرفتند و فرمود: «لا، ذاک لباس من ضربت علیه بالذَّله» [۳۰]؛ نه، این لباس کسی است که دچار ذلّت شده است. در اینجا برای آنکه حضور این عنصر را هر چه روشن تر مشاهده کنیم، مروری بر بعضی از موارد آن از آغاز حکومت یزید تا هنگام شهادت امام (ع) خواهیم داشت. ۱. هنگامی که ولید بن عقبه حاکم مدینه برای دادن خبر مرگ معاویه و درخواست بیعت با یزید، امام (ع) را به مجلس خصوصی خود دعوت کرد، امام (ع) برای آنکه مبادا غافلگیر شده و رفتاری مذلّت آمیز با او داشته باشند و بخواهند به زور از او بیعت بگیرند، تعدادی از یاران و خویشان خود را در حالی که شمشیرهایشان در زیر لباسهایشان پنهان بود، به همراه خود برد و آنها را در کنار در قصر فرماندار نگاه داشته و به آنها دستور داد که

هرگاه من رمز «یا آل الرسول ادخلوا» (ای آل پیامبر (ص) وارد شوید) را بر زبان راندم، شما وارد قصر شده و هر چه به شما دستور دادم انجام دهید. [۳۱] که البته نیازی به انجام این عمل احساس نشد. ۲. هنگامی که امام (ع) در مجلس خصوصی ولید از بیعت با یزید سر باز زده مروان بن حکم او را تهدید به قتل کرد، امام (ع) بر آشفت و از موضعی عزیزانه خطاب به مروان چنین گفت: «به خداوند سوگند اگر کسی بخواهد گردن مرا بزند، قبل از آنکه موفق به این کار شود، زمین را از خونش سیراب خواهم کرد، (ای مروان) اگر خواستی صدق سخن مرا دریابی، قصد کشتن من را کن تا به تو نشان دهم.» [۳۲]. آنگاه خطاب به ولید کرده و با کلامی آهنگین عزت خود و ذلت یزید را یادآور شده و بیعت همگنان خود با امثال یزید را غیر ممکن می‌داند: «ایها الامیر! انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحترمه معطن بالفسق. مثلی لا یبایع لمثله» [۳۳]. ۳. از بزرگترین سرافکنندگی‌های بزرگان قریش و از جمله بنی امیه آن بود که در جریان فتح مکه در سال هشتم هجرت، پیامبر اکرم (ص) با آنکه می‌توانست همه آنها را از دم تیغ بگذرانند، بر آنها منت نهاده و آنها را آزاد کرد. و از آن هنگام آنها با عنوان «طلاق» یعنی آزادشدگان معروف شدند. که ننگ ابدی را برای آنها به ارمغان آورد. حضرت علی (ع) در نامه نگاری خود

با معاویه این ننگ را به او یادآور شده و می نویسد: «و لا ابوسفیان کابی طالب و لا المهاجر کالطریق» [۳۴]؛ ابوسفیان (پدرت) مانند ابوطالب (پدرم) نیست و مهاجر هیچ گاه همانند طلیق به حساب نمی آید. و در جای دیگر خطاب به او چنین می نگارد: «و ما للطلاق و ابناء الطلقاء و التمییز بین المهاجرین الاولین و ترتیب درجاتهم» [۳۵]؛ طلقاء (آزادشدگان) و فرزندان آنها را چه کار با داوری در میان مهاجران پیشگام و ترتیب بندی درجات آنها. امام حسین (ع) در حالی که دست او از هرگونه حکومت و قدرتی کوتاه است، بدون واهمه خطاب به مروان، این ذلت و ننگ را که به یکسان شامل مروان و یزید و سایر بنی امیه می گردد به او یادآور شده و پس از آنکه جایگاه خود و خاندانش و سربلندی آنها را بیان می کند، می فرماید: «قد سمعتُ رسول الله (ص) یقول: الخلفه محرّمه علی آل ابی سفیان و علی الطلقاء ابناء الطلقاء»، [۳۶]. شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان و طلقاء (آزادشدگان) فرزندان طلقاء حرام است. ۴. امام (ع) چنان بیعت با فردی مانند یزید را ذلت بار می داند که حاضر نیست آن را به هر قیمتی حتی اگر در سرتاسر زمین هیچ پناهگاهی نداشته باشد، بپذیرد، چنانچه در جواب نصیحت برادرش محمد حنفیه چنین می فرماید: «یا اخی! و الله لو لم یکن فی الدنیا ملجأً و لا مأویً لما بایعت و الله یزید بن معاویه ابدأً» [۳۷]. ۵. هنگامی که امام (ع) چاره را در ترک مدینه و رفتن به سوی مکه می بیند، حاضر نیست همانند ابن زبیر ذلیلانه و با حالت ترس و

لرز از جاده غیر اصلی به مسیر ادامه دهد بلکه همراه با خاندان خود قدم در جاده اصلی مدینه - مکه می گذارد و هنگامی که پسر عمویش مسلم بن عقیل از او می خواهد تا مانند ابن زبیر و به جهت ترس از دستگیر شدن جاده فرعی را در پیش گیرند، می فرماید: «ای پسر عمویم، به خداوند سوگند که تا نگاهم به خانه های مکه نیفتد این جاده را ترک نخواهم کرد.» [۳۸]. ۶. خروج امام (ع) از مکه به سمت کوفه خروجی عزیزانه است. امام (ع) در آستانه خروج خطبه ای ایراد کرد، و بدون آنکه ذره ای ضعف نشان دهد و یا بخواهد با وعده و وعیدهای غیر واقعی مردم را به همراهی خود دلخوش نماید، با عباراتی سنگین و متین خطبه کوتاه خود را ایراد می کند، و در آغاز آن سخن از زینت مرگ برای انسان به میان آورده و آن را همانند زیبایی می داند که گردن بند به گردن دختر جوان می دهد؛ «خُطَّ الموت علی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ القلاده علی جیدالفتاه». و سپس اشتیاق خود به پیوستن به پیشینیانش را به اشتیاق یعقوب برای دیدار یوسف تشبیه می کند و در پایان این چنین با کمال عزت مردم را به همراهی خود فرا می خواند: «من کان باذلاً فینا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً ان شاء الله تعالی» [۳۹]؛ کسی که می خواهد خون خود را در راه ما بدهد و خود را برای دیدار خداوند آماده کرده است، به همراه ما کوچ کند که من صبحگاهان به خواست خداوند کوچ خواهم کرد. ۷. امام (ع) در مسیر خود به کوفه در دیدار

فرزدق با او هدف خود را عزت بخشیدن به شریعت و بلند مرتبه کردن کلمه‌الله اعلام می‌دارد. آن حضرت (ع) پس از بیان آنکه حاکمان را کسانی توصیف می‌کند که به طاعت شیطان در آمده‌اند و پیروی خداوند را ترک کرده و حدود را تعطیل نموده و شراب نوشیده و اموال فقرا و مساکین را به تیول خود درآورده‌اند، می‌فرماید: «و انا اولی من قام بنصره دین الله و اعزاز شرعه و الجهاد فی سبيله لتکون کلمه الله هی العلیا» [۴۰]؛ و من برترین کسی = "al" هستم که در راه یاری دین خدا و عزیز کردن دین او (پس از آنکه این حاکمان آن را ذلیل کردند) و جهاد در راه او به پا خواستم تا کلمه الله در همان مرتبه بلند خود قرار گیرد. ۸. هنگامی که در منزلگاه زباله خیر شهادت مسلم، هانی و عبدالله بن یقطر را می‌شنود و اوضاع را در ظاهر بر خلاف مراد خود می‌بیند، به این نکته متوجه می‌شود که عده‌ای از همراهان او با امید دسترسی آن حضرت (ع) به حکومت کوفه و رسیدن به مال و منال با او همراه شده‌اند و حال که این امید به یأس تبدیل شده است، قصد جدا شدن دارند، اما خجالت مانع از آن است که آن را صریحاً ابراز کنند، از این رو حضرت (ع) از موضعی عزیزانه پس از دادن این خبر خطاب به آنها می‌فرماید: «..فمن أَحَبَّ منکم الانصراف فلینصرف لیس علینا منه ذمام» [۴۱]؛ ما برگردن هیچکس عهدی نداریم، هر کس می‌خواهد، از ما جدا شود. و در نقلی دیگر چنین آمده که حضرت (ع) این

چنین با قاطعیت با آنها سخن گفت: «ایها الناس! فمن كان منكم يصبر على حدّ السيف و طعن الاسنه فليقم معنا و الا فلينصرف عَنَّا» [۴۲]؛ ای مردم هر کس از شما که می تواند در مقابل تیزی شمشیر و ضربه نیزه پایداری کند همراه ما بیاید و هر کس نمی تواند از ما جدا شود. ۹. در اشعاری که امام حسین (ع) پس از شنیدن خیر شهادت مسلم بن عقیل خوانده است نیز عزت طلبی موج می زند. امام (ع) به جای آنکه بر مسلم مرثیه سراید و از دنیا گلایه کند فضیلتی را که مسلم به آن نایل آمده و در آینده نزدیک آن حضرت (ع) به آن نایل خواهد شد، می ستاید که همان شهادت در راه خدا با شمشیر است. او در ضمن اشعار خود این بیت را نیز می آورده: «و ان تکن الابد ان للموت انشأت فقتل امری ء بالسيف في الله افضل» [۴۳]؛ اگر سرانجام بدن های انسانی مرگ است، پس کشته شدن انسان در راه خدا به وسیله شمشیر برترین سرنوشت است. ۱۰. اولین برخورد امام حسین (ع) با مقدمه سپاه ابن زیاد یعنی لشکر هزار نفری حرّ بن یزید نیز نمونه کاملی از برخورد یک انسان بزرگ و عزیز با دشمن خود است. لشکر حرّ که در یک ظهر سوزان، عرق ریزان به مقابل امام (ع) می رسند، اولین سخنی که از امام (ع) می شنوند، دستور امام (ع) به یاران خود است که می فرماید: «این گروه را همراه با اسبانشان از آب سیراب کنید.» [۴۴]. ۱۱. هنگامی که حرّ اصرار می کند که امام (ع) را به نزد ابن زیاد ببرد، امام (ع) قاطعانه موضع گرفته

و می فرماید: «الموت ادنی من ذالک» [۴۵]؛ مرگ نزدیکتر از این خواسته است. و هنگامی که حرّ آن حضرت (ع) را به قتل تهدید می کند، امام (ع) به اشعاری متمسک می شود که از جمله آنها این بیت است: «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى خيراً و جاهد مسلماً» [۴۶]؛ به راه خود ادامه می دهم و مرگ برای جوانمرد مسلمانی که قصدی نیک داشته و در راه خدا جهاد کند، ننگ نیست. ۱۲. امام (ع) پس از مذاکره با حرّ با او به این توافق می رسد که تا رسیدن خبر از ابن زیاد به حرّ، امام (ع) راهی را برود که نه به مدینه ختم شده و نه به سمت کوفه منتهی شود. در این میان یکی از یاران امام (ع) به نام طرّمّاح بن عدی که قبیله اش در آن نزدیکی ها سکونت دارند، به امام (ع) پیشنهاد می نماید که به سمت قبیله او رفته و در آنجا با کمک افراد قبیله و با توجه به موانع طبیعی همچون کوه های بلند منطقه به لشکر اندک حرّ که در مقابل سپاهیان که بعداً از کوفه خواهند آمد، ناچیز می باشند، حمله نمایند. امام (ع) این تصمیم را با توجه به توافق آنها از جوانمردی ندانسته و ضمن تشکر از طرّمّاح می فرماید: «ما با این گروه به توافقی دست یافته ایم که نمی توانیم خلاف آن عمل کنیم.» [۴۷]. ۱۳. هنگام نزول در کربلا، ابن زیاد به وسیله ارسال نامه به عمر بن سعد از او خواست تا از امام حسین (ع) و یارانش برای یزید بیعت بگیرد. اما امام (ع) با آنکه از نظر نظامی در

بدترین موقعیت قرار داشت، با شجاعت و سربلندی در جواب فرستاده عمر بن سعد فرمود: «لا أُجیبُ ابنَ زیادِ بذالکِ ابدأً فهل هو الا- الموت فمرحباً به» [۴۸]؛ هرگز این خواسته ابن زیاد را برآورده نمی‌کنم و در این صورت مگر غیر از این است که کشته شوم، پس خوشا چنین مرگی. ۱۴. در شب عاشورا و هنگامی که وقوع جنگ بین سپاه کوچک امام (ع) و لشکر عظیم کوفه حتمی شد که قطعاً سرنوشتی جز شهادت حسین (ع) و همه یارانش نداشت، امام (ع) در حالی که به یاری تک تک اصحاب و خویشان خود نیاز داشت، اوج عزت و کرامت خود را به نمایش گذاشت و ثابت کرد که جز به خدا به هیچ امر دیگری اتکا ندارد. امام (ع) در این شب خطاب به خویشان و اصحاب خود کرده و بیعت خود را از آنها برداشته و از آنها می‌خواهد تا از سیاهی شب بهره‌جسته و از میدان معرکه بگریزند. زیرا دشمنان تنها امام (ع) را خواسته و در صورت ظفر بر او، از دیگران غافل خواهند شد. [۴۹] که البته اصحاب و خویشان نیز عزت و کرامت خود را نشان داده و هیچ‌یک از آنها صحنه معرکه را ترک نمی‌کنند. ۱۵. در همین شب، امام (ع)، برای آنکه عزت اهل بیت (ع) بعد از شهادتش خدشه دار نگردد، رو به خواهرش زینب کرده و با سوگند از او می‌خواهد که پس از شهادت امام (ع)، پیراهن ندرد، صورت نخرشد و نوحه‌های محتوی ذلت نسراید. [۵۰].

عزت حسینی در روز عاشورا

شاید بتوان گفت که اگر بخواهیم تجلی و مظهر کامل صفت عزت الهی را

در روی زمین مشاهده نماییم، چاره ای جز آن نداشته باشیم که آن را در حسین (ع) و آن هم در روز عاشورا مشاهده کنیم. در این روز امام (ع) با نیروی اندک خود چنان در مقابل سپاه تا دندان مسلّحی که فقط تعداد نفرات آن صدها برابر نیروی آن حضرت (ع) بود ایستادگی کرده و سخن می گوید که تو گویی دو سپاه، با هم برابر می باشند. در آغاز امام با روحیه ای بلند، سپاه کوچک خود را همانند یک ارتش عظیم آرایش نظامی داد و برای آن (قلب و) میمنه و میسره تعیین کرد. [۵۱] و شعار «یا محمد» را بر خود و سپاهیان بر می گزیند. [۵۲]. در حالی که شب قبل دستور داده بود تا خندق بر دور سپاه خود حفر کنند تا تنها نگرانیشان از یک طرف باشد و به راحتی بتوانند با دشمن از یک سو بجنگند، بدون آنکه نگران خیمه های حرم باشند. [۵۳] و در این روز امام (ع) دستور داد تا آتشی در خندق بیفکنند تا دشمن نتواند به خیمه ها دسترس پیدا کند. [۵۴] هنگامی که دو سپاه مقابل هم صف آرایی کردند و امام (ع) و یارانش سپاه عظیم و دشمن را مشاهده کردند، بی آنکه خم به ابرو بیاورد، دست به آسمان بلند کرد، و با پشتوانه اصلی خود چنین مناجات کرد: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شده و انت لی فیکل امر نزل بیثقهو عدّه، کم من همّ یضعف فیهِ الفؤاد و تقلُّ فیهِ الحیل و یخذل فیهِ الصدیق و یشمت فیهِ العدو انزلته بک و شکوته الیک رغبه منی عمن سواک ففرّ جته و کشفته فانت

ولی کل نعمه و صاحب کلّ حسنه و منتهی کلّ رغبه» [۵۵]؛ بار خدایا! تو پشتیبان من در هر اندوه و امید من در هر گرفتاری هستی و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشتیبان و یاریگر من می باشی. چه فراوان گرفتاری که در آن قلب ها می لرزد و چاره ها رخ بر می بندد و دوست خوار می کند و دشمن شماتت می نماید، اما من چون تنها تو را داشتم به تو پناه آورده و از آنها به تو شکایت کردم و تو آن گرفتاری را برطرف کردی. پس تو صاحب نعمت و نیکویی و سرانجام هر امیدی هستی. در همین هنگام شقی ترین افراد دشمن یعنی شمر بن ذی الجوشن به سپاه امام (ع) نزدیک شده و بنای فحاشی را می گذارد، مسلم بن عوسجه که تیراندازی ماهر است از امام (ع) می خواهد که به او اجازه دهد تا شمر را با تیر خود از پای درآورد، اما امام (ع) بزرگوارانه خطاب به مسلم می گوید: «او را هدف قرار نده، زیرا من دوست ندارم که آغاز کننده جنگ باشم.» [۵۶]. آنگاه امام (ع) برای اتمام حجّت به نزد سپاه دشمن رفته و در ضمن سخنان روشنگر خود با اشاره به درخواست عبیدالله بن زیاد از او، این چنین عزت خود را به نمایش می گذارد: «الا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله، یا بئى الله ذالک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان نؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام، الا و انی زاحف بهذه الاسره مع قلّه

العدد و خذلان الناصر». [۵۷]. «آگاه باشید که زنا زاده پسر زنا زاده (ابن زیاد) مرا بین دو چیز مخیر ساخته است یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم یا لباس ذلت پوشم (با یزید بیعت کنم) ولی ذلت از ما بسیار دور است و خدا و رسول خدا و مؤمنان و پرورده شدگان دامن های پاک و افراد با حمعیت و مردان با غیرت چنین کاری را بر ما نمی پسندند که ذلت اطاعت از پستان را بر کشته شدن همانند کریمان و بلندان ترجیح دهیم. بدانید من با آنکه یار و یاورم کم است با شما می جنگم.» و پس از آنکه قیس بن اشعث یکی از سرداران سپاه عمر بن سعد از او می خواهد که به حکم پسر عمویش (یزید) سر بنهد و به او امید می دهد که یزید با او رفتار ناشایستی نخواهد داشت، امام برآشفته و قاطعانه می گوید: «لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر (اقرّ) فرار (قرار) العیید»، [۵۸]. نه به خدا سوگند! من دست خواری به شما نمی دهم و مانند بردگان فرار نمی کنم (اقرار به گناه خود نمی کنم). و در این هنگام عمر بن سعد تیری به جانب سپاه امام (ع) افکنده و دستور حمله می دهد و امام (ع) نیز با شجاعت تمام روبه سپاه خود کرده و چنین فرمان می دهد: «قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا یدّ منه فان السهام رسل القوم الیکم» [۵۹]؛ خداوند شما را رحمت کند، به پاخیزید و به سوی مرگی که چاره ای جز آن نیست بشتابید که این تیرها فرستادگان این گروهند که شما را به جنگ می خوانند. و در

بحبوحه نبرد، در حالی که هر چه آتش نبرد بیشتر فروزان می گردد، چهره امام و یارانش نورانی تر و برافروخته تر می شود و اطمینان نفس و آرامش قلب و دل آنها بیشتر می گردد، امام (ع) رو به یارانش کرده و چنین آنها را به پایداری تشویق می کند: «صبراً بنی الکرام فما الموت الاقنطره تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعه و النعیم الدائم» [۶۰]؛ ای فرزندان کریمان و بزرگواران، پایداری کنید که مرگ فقط پُلی است که شما را از سختی و تنگی به بهشت های گسترده و نعمت های ابدی عبور می دهد. اشعار و رجزهای امام حسین (ع) در روز عاشورا بخش دیگری است که به خوبی عزت و کرامت آن بزرگوار را به نمایش گذاشته و آن را جاودان می سازد. در این رجزها گاهی امام (ع) با آهنگی سنگین به خاندان خود افتخار نموده، و چنین می سراید: «انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخراً حین افخر و جدی رسول الله اکرم من مضی و نحن سراج الله فی الارض نزه و فاطمه ای من سلاله احمد و عمی یدعی ذوالجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقاً و فینا الهدی و الوحی بالخیر یدکر» [۶۱]، من پسر علی آن پاک مرد از خاندان هاشم هستم و همین افتخار در هنگام فخر ورزی مرا کفایت می کند. جدم پیامبر خدا یعنی بزرگوارترین مردمان است و ما روشنایی خداوند در روی زمین هستیم که نور افشانی می کنیم. مادرم فاطمه از نسل احمد است. و عمویم جعفر است که او را ذوالجناحین خوانده اند. در خاندان ما کتاب راستین خداوند نازل شد و در خاندان ما

همیشه هدایت و وحی زبانزد بوده است. و گاهی ناسپاسی و جنایات گروه مقابل را یاد آور شده. [۶۲] و در هنگامی بی وفایی دنیا را در اشعار خود متذکر می گردد. [۶۳]. و در هنگام حمله به میمنه و میسره دشمن خود را چنین معرفی می کند: «انا الحسین بن علی آلیت ان لا- انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی (ص)» [۶۴]. من حسین بن علی هستم، سوگند خورده ام که عقب نشینی نکنم و روی برنگردانم، من از خاندان پدرم حمایت کرده و بر دین پیامبر خدا (ص) پایدارم. و در زمانی که تعداد زیادی از لشکریان مقابل را به هلاکت رسانیده، بر خود می بالد و چنین می سراید: «القتل اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار» [۶۵]؛ کشته شدن بر پذیرفتن ننگ برتری دارد و ننگ بر ورود در آتش (جهنم) برتر است. در مقابل این مجسمه عزت، دشمن که تاکنون در مواقع فراوان ذلت و خواری خود را نشان داده، در واپسین لحظات زندگانی امام (ع)، این نمایش را در حدّ پایین ترین درجه رذالت به انجام می رساند، و در مقابل چشمان تیزبین و غیرتمند امام رو به سوی خیمه های حرم می آورد، در این هنگام امام (ع) که خستگی نبرد در مقابل سپاه عظیم دشمن را در مقابل این رذالت به فراموشی سپرده، روبه سوی آنها آورده و فریاد بر می آورد، «ویلکم یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عرباً کما تزعمون»؛ «وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین

ندارید و از روز معاد ترسان نیستید، پس لااقل در دنیای خود آزاد مرد باشید. اگر چنانچه خود گمان می کنید عرب هستید، به اصل و حسب خود برگردید. با شنیدن این فریاد شمر سر برگرداند، و گفت: «ای پسر فاطمه چه می گویی؟ و امام (ع) ادامه داد: «انی اقول اقاتلکم و تقاتلوننیو النساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم و جهالکم و طغاتکم من التعرض لحرمی مادمت حیاً»؛ [۶۶] می گویم من با شما جنگ می کنم و شما با من می جنگید و زنان هیچ گناهی ندارند. تا من زنده هستم نگذارید سرکشان و نادانان و طاغیان شما به حرم من تعرض کنند.» دشمن از این غیرت و عزت حسینی به خوبی آگاه است و رذالت و ذلت خود را تا جایی می رساند که از این خصیصه الهی حسین (ع) سوء استفاده می کند. در بحبوحه نبرد عاشورا در حالی که تشنگی به حضرت (ع) فشار آورده آن رادمرد صفوف سهمگین دشمن را می شکافد و خود را به نهر فرات می رساند و در حالی که آب در دستان خود کرده تا به دهان ببرد، ناگاه ذلیلی از سپاه دشمن فریاد بر می آورد که ای حسین (ع) تو از نوشیدن آب لذت میبری در حالی که حرمت مورد حمله دشمن قرار گرفته است. حسین (ع) با شنیدن این خبر دروغین بیتاب می شود و آب را ریخته و با سرعت به سمت حرم می رود و آنجا را سالم از تعرض دشمن می بیند. [۶۷]. و در آخرین لحظات حیات امام (ع)، هر چه به لحظه شهادت و لقای یار نزدیک تر شده، چهره اش نورانی تر گشته و قلبش آرامش بیشتر گرفته تا آنجا که حمید بن مسلم گزارشگر واقعه که

از سپاه دشمن می باشد، جمله تاریخی خود را این چنین بر زبان می آورد: «فوالله ما رأيت مكثوراً [مکسوراً] ل [قطّ] قد قتل ولده و اهل بيته و اصحابه اربط جأشاً و لا امضى جنا منه، ان كانت الرجاله لتشد عليه فيشد عليها بسيفه فينشق عن يمينه و عن شماله انكشاف المعزى اذا شد فيها الذئب.»؛ [۶۸]. سوگند به خداوند هیچ مغلوبی (کسیکه دشمن از هر سو احاطه کرده است) را مانند حسین که فرزندان و یاران و اهل بیتش کشته شده باشند، ندیدم که او (با آن همه مصیبت و گرفتاری باز هم) هرگاه پیادگان سپاه دشمن بر او حمله ور می شدند، شمشیر می کشید و آنها را مانند گله گوسفند که گرگ بر آنها حمله کرده باشند، از راست و چپ متفرق می ساخت. و سرانجام هنگام وصل فرا رسید و این عزیز با عزت بخش خود خلوت کرده و چشم از همه ماسوا برگرفت و چنین به درگاه خداوند مناجات می کند: «صبراً علی قضائك یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی، رب سواک و لا- معبود غیرک، صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له...»؛ [۶۹]. خداوند! بر قضای تو پایداری می کنم که هیچ معبودی جز تو وجود ندارد، ای فریادرس کمک خواهان من هیچ پروردگار و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو ای فریادرس بی فریادسان صبر می کنم...»

اطرافیان امام حسین و عزت

اشاره

چنانچه اشاره شد، پرتو عزت حسینی چنان نورافشان بود که اطرافیان آن حضرت (ع) را نیز روشنایی بخشید و باعث شد تا تاریخ شاهد صحنه های به یادماندنی از عزت اطرافیان آن حضرت نیز باشد. گرچه مطالعه رفتار آن بزرگان در نهضت حسینی سراسر شور و حماسه و

عزت است، اما در اینجا بحث را مختصر کرده و تنها به نمونه هایی اشاره می کنیم:

عزت خاندان امام حسین

۱. هنگامی که امام (ع) خبر شهادت مسلم بن عقیل را در کوفه دریافت کرد برای آنکه نظر اصحاب خود و به ویژه فرزندان عقیل را بدانند. روبه آنها کرده و فرمود: نظر شما چیست؟ مسلم کشته شده است. بنی عقیل با قاطعیت تمام خطاب به امام (ع) گفتند: «به خداوند سوگند! ما بر نمی گردیم تا انتقام خون مسلم را بگیریم و یا آنکه به آن چه او به آن نایل شد، نایل شویم.» امام (ع) که خود قصد قطعی برای ادامه مسیر داشت، فرمود: «و لا - خیر فی العیش بعد هؤلأء». [۷۰]. بعد از اینان خیری در زندگانی نیست. و دستور ادامه مسیر را داد. ۲. در منزل ثعلبیه امام حسین (ع) خوابی دید که تعبیر آن خبر شهادت کاروانیان بود. امام (ع) (از شوق) به گریه افتاد، فرزندش علی (ع) که این صحنه را می دید وقتی از علت گریه آگاه شد، از پدر پرسید: «أولسینا علی الحق؟» آیا ما بر حق نیستیم؟ و وقتی پدر جواب مثبت داد، علی گفت: «إذا لا - نبالی بالموت». در این صورت از مرگ باکی نخواهیم داشت. و امام (ع) او را دعای خیر کرد. [۷۱]. ۳. شمر که با ام البنین، مادر حضرت عباس (ع) هم قبیله بود، برای فرزندان او از ابن زیاد امان نامه گرفته بود. عصر روز تاسوعا این امان نامه را بر آنها عرضه کرد، اما آن جوانمردان بر آشفته و خطاب به او گفتند: «خدا تو و امان نامه ات را لعنت کند، آیا به ما امان می دهی در حالی که فرزند رسول خدا

(ص) در امان نباشد؟» [۷۲]. و بدین ترتیب با قاطعیت و عزت تمام این امان نامه را رد کردند.

عزت اصحاب امام حسین

اوج عزت اصحاب و خویشان امام (ع) را باید در شب عاشورا مشاهده کنیم، هنگامی که امام (ع) از آنها می خواهد تا با استفاده از تاریکی شب او را با دشمن تنها گذاشته و جان خود را دریابند، همگی آنها یک صدا وفاداری خود را در یاری آن حضرت (ع) ابراز می دارند. سخنان آن بزرگواران در این مجلس اوج شکوه و عزت عاشورائیان را نشان می دهد. گرچه در همه آن سخنان که در کتب تاریخی نقل شده، گوشه ای از کرامت آنها هویدامی شود، [۷۳] اما در اینجا تنها به ذکر سخنان زهیر بن قین اکتفا می کنیم که عرضه داشت: «به خداوند سوگند! دوست می داشتم کشته شوم، دوباره زنده گردم و به همین کیفیت هزار مرتبه کشته شوم و زنده گردم و خداوند متعال بدین وسیله تو و جوانان اهل بیت را از آسیب دشمنان ننگه داری کند.» [۷۴]. آری در این هنگام است که صدق کلام امام (ع) بیشتر هویدا می شود که فرمود: «فانی لا- اعلم اصحاباً اولی (اوفی) و لا خیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابّر و لا اوصل من اهل بیته»؛ [۷۵]. من یارانی بهتر (باوفاتر) و نیکوتر از یاران خود سراغ ندارم و خاندانی از خاندان خود نیکوکارتر که حق خویشاوندی را بهتر ادا کنند، نمی شناسم. و همین ها بودند که در روز عاشورا با شکوه ترین صحنه ها را به نمایش گذاشتند. چنانچه درباره آنها چنین گفته شد، که همگی از همدیگر برای کشته شدن در راه یاری امام خود سبقت می گرفتند. آنانکه خود را مصداق این شعر شاعر عربی

جلوه داده بودند که چنین سروده بود: «قومٌ اذا نودوا لدفع ملّمه و الخيل بين مدعس و مکردس لبسوا القلوب على الدروع فاقبلوا يتهافتون الى ذهاب الانفس»؛ آنان گروهی هستند که در حالی که دشمن نیزه در دست و با آرایش نظامی در مقابل آنها صف آرایی کرده بود از آنان برای دفع گرفتاری کمک خواسته می شد، آنان قلب های خود را بر روی زره ها می پوشیدند و در راه از دست دادن جان های خود می شتافتند. [۷۶]. سخنان، خطبه ها، اشعار و رجزهای اینان در روز عاشورا نیز بهترین گواه عزت طلبی آنهاست، رجزهایی که در وصف شجاعت خود، حق خواهی، عزت طلبی آرزوی شهادت و دست برداشتن از یاری امام خود تا پای جان سروده شده است که خوشبختانه بیشتر آنها در منابع ضبط گشته است. [۷۷].

عزت زنان کربلایی

زنان حاضر در واقعه نیز گوشه ای دیگر از عزت طلبی را در روز عاشورا به نمایش گذاشتند که در این مورد علاوه بر زنان اهل بیت (ع) می توانیم ماجرای ام وهب مادر وهب بن جناح کلبی را شاهد بیاوریم که با شجاعت تمام فرزندش را به جهاد در راه امام (ع) تا کشته شدن سفارش نمود. هم چنین همسر او صحنه ای دیگر از عزت طلبی را رقم زد و آن اینکه بعد از مشاهده جراحت شوهرش عمودی را برداشته و با حمله به دشمن به تشویق شوهرش پرداخت. [۷۸]. شکوه و عظمت عاشورا با عمل سعید بن عبدالله حنفی رنگ دیگری به خود گرفت. زیرا او بود که خود را سپر بلای امام (ع) کرد تا امام (ع) در صحنه نبرد برای آخرین بار نماز به جا آورد و با معبود خویش راز و نیاز

کند. و هنگامی که نماز امام (ع) به پایان رسید، سعید به وصل یار رسید و جان به جانان تسلیم کرد. [۷۹].

اسیران عزیز، پیام آوران عزت حسینی

پس از شهادت امام حسین (ع) عهده داری رساندن پیام عزت طلبی نهضت حسینی به دوش اسیران کربلا- افتاد که آنان همچون شیران در زنجیر علاوه بر آنکه خود لحظه ای در پیش دشمن تا دندان مسلح و به ظاهر پیروز کوچکترین نشانه ذلتی را بروز ندادند، بلکه توانستند با سخن و رفتار خود به عزت حسینی در زمان و مکان امتداد بخشند و باعث شدند تا پیام عزت حسینی در کربلا دفن نشده و شهرهایی چون کوفه و شام را در نوردد و بدین ترتیب سرتاسر جهان اسلام آن زمان را تحت پوشش خود قرار دهد. آری این زینب بود که فرمان برادر مبنی بر بی تابی نکردن در فراق عزیزان را [۸۰] کاملاً مورد توجه قرار داد و توانست محور آرامش زنان و کودکان حرم اهل بیت (ع) باشد. و هم او بود که در مجلس با فز و شکوه ظاهری عبیدالله بن زیاد نهراسید و حماسه ای دیگر آفرید و با گفتن «انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر» [۸۱] (تنها فاسق است که مفتضح می شود و بدکاره است که دروغ می گوید - کنایه از ابن زیاد -). خشم او را به اوج رسانید. و در همین مجلس بود که زینب سخن تاریخی خود را به زبان آورد و آن اینکه: «ما رأیت الا جمیلاً» [۸۲]. در سرتاسر صحنه کربلا جز زیبایی از معبود خود ندیدم. و هموست که در مجلس یزید که به اصطلاح خلافت مسلمانان را بر عهده داشت، و مجلس با

شکوه به مناسبت پیروزی اش بر قوی ترین دشمن خود آراسته بود، عزت و حماسه را به اوج رسانیده و با خطاب «یا ابن الطلقاء» (ای پسر آزادشدگان) که یادآور ننگ ابدی یزید و پدرانش می باشد، او را مخاطب قرار داده و با یادآوری عزت آل البيت (ع) و به ویژه امام حسین (ع) با این سخنان توفنده ذلت او را به رخش می کشد: «فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکونا و لا تمیت و حینا و لا تدرک امدنا و لا ترخص عنک عارها و هل رأیک الا فند و ایامک الا عدد و جمعک الا... بدد یوم ینادی المنادی الا لعنه الله علی الظالمین فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لاخرنا بالشهاده و الرحمه...» [۸۳]؛ یزید! هر آنچه خواهی مکر و فریب و سعی خود را به کار گیر ولی بدان که هر چه تلاش و مکر به کارگیری، باز هرگز توان آن را نداری که یاد نیکوی ما را از یادها بیرون ببری، تو هرگز قدرت آن را نداری که وحی ما را نابود و ذکر ما را خاموش سازی و به عمق فضیلت ما دسترسی پیدا کنی و هرگز نخواهی توانست ننگ این عملی که انجام دادی از بین ببری، رأی و نظرت رو به نابودی است و روزگارت جز چند روز نیست و جمعیت اطراف متفرق خواهند شد. (یاد آر) روزی را که منادی ندا می دهد، آگاه باشید که لعنت خدا بر ظالمان است. پس سپاس خدایی را که پرورگار عالمیان است همو که اولین ما را با سعادت و مغفرت و آخرین ما

را با شهادت و رحمت سرافراز کرد.... و این علی بن الحسین (ع) بود که صحنه های دیگری از عزت حسینی را به نمایش گذاشت و با آنکه اسیری در بند بود، همچو شیر خروشید و نشان داد که خون غیرتمند و عزیز پدر در رگ های او جریان دارد. همو بود که در مجلس ابن زیاد که سعی داشت کشته شدن امام حسین (ع) را به خداوند نسبت دهد، با شجاعت ایستاد و ثابت کرد که این مردمان نابخرد بودند که پدرش را به شهادت رسانیدند [۸۴] و خشم ابن زیاد را تا آنجا برانگیخت که دستور قتل او را صادر کرد و این زینب (س) بود که با گفتن «ان كنت مؤمنا ان قتلتنی معه»؛ [۸۵]. تو را اگر به خداوند ایمان داری، سوگند می دهم که اگر می خواهی او را بکشی مرا هم با او بکش باعث نجات او شد. و همو بود که در مجلس یزید که شامیان جرأت ابراز کوچکترین مخالفت را با او ندارند، شجاعانه بر روی چوب ها (اعواد کنایه از منبر) رفته و با افتخار، عزت خود و خاندانش را یادآور شده و می گوید: «ایهاالناس! من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی، ایها الناس انا ابن مکه و منی و زمزم و الصفا، انا ابن خیر من حج و طاف و سعی و لبی....» [۸۶]. ای مردمان! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و کسی که مرا نمی شناسد بداند که حسب و نسب من چنین است، من پسر مکه و منی و زمزم و صفا هستم، من پسر بهترین مردمان هستم که حج به جا آورد.... و هموست که

با بلند شدن صدای مؤذن به «اشهد ان محمد رسول الله» یزید را مورد خطاب قرار داده و شجاعانه می پرسد: یزید! محمد جد توست یا جد من، اگر بگویی که جد توست که دروغ گفته و کفر ورزیده ای و اگر گمان داری که جد من است، پس چرا خاندان او را کشتی؟ [۸۷].

اصل عزت، مقیاسی برای نقد گزارش های نهضت حسینی

اشاره

اگر کسی حسین (ع) را از طریق منابع متقدم و معتبر نشناخته باشد و بخواهد شناخت خود را از راه مطالعه منابع و نوشته های متأخر به دست آورد، متأسفانه عنصری را که در بخش عمده این منابع در سیره آن بزرگوار مفقود می بیند، عنصر عزت است، به گونه ای که با مقایسه این عنصر در منابع معتبر و غیر معتبر این نتیجه به دست می آید که در میان تحریفات نهضت حسینی، بیشترین سهم از آن این عنصر گشته و تا ۱۸۰درجه دچار دگرگونی شده است و در بعضی از موارد به ضد خود یعنی ذلت تبدیل شده است. متأسفانه عمده منبع مطالعاتی مبلغان و مداحان حسینی را که بیشتر آنها هدفی جز رضای خداوند و تعظیم شعائر اسلامی و شیعی ندارند، همین منابع متأخر و غیر معتبر تشکیل داده و از این رو در مجالس با شکوه و پرشور حسینی که بیشتر شرکت کنندگان آن را جوانان شیعی غیرتمند و پرشور تشکیل می دهند و طبیعتاً کمترین توقع آنها شنیدن مطالبی درباره مظهریت حسین (ع) برای غیرت و عزت الهی است کمترین موضوعی که درباره آن سخن گفته می شود، همین غیرت و عزت حسینی است. علت این امر آن است که با بیرون کشیده شدن حسین (ع) از میان کتب تاریخی و راه یافتن او

به محافل مردمی از دیرباز و به ویژه در قرون متأخر، به جای آنکه مبلغان نهضت حسینی سعی در بالا بردن سطح آگاهی مردم برای شناخت ابعاد مختلف این نهضت نمایند، هم و تلاش خود را بر تحریک احساسات و عواطف آنها نهاده و گریه را اصل اصیل و هدف والا در مجالس حسینی به شمار آورده و برای رسیدن به آن، خود را مجاز به نقل از هر منبع دیدند و بدین ترتیب به جای آنکه عزت حسینی محور مجالس قرار گیرد، اصل رقت میاندار معرکه شد که برای رسیدن به آن در بسیاری از موارد چاره ای جز عبور از ذلت ندیدند. بدین گونه که برای رسیدن به رقیق کردن قلوب مردمان و گریاندن آنها مطالبی را نقل کنند که مضمونی جز ارائه چهره ای ذلیلانه از امام حسین (ع)، عاشورا، اسرای کربلا و اهل بیت عصمت (ع) ندارد. به عنوان مثال، مطالعه منابع معتبر ما را به این نتیجه می رساند که مسأله عطش و تشنگی کربلاییان کمترین نقش را در عاشورا در رفتار آن بزرگواران عزیز ایفا کرده است، در حالی که این مسأله در اینگونه مجالس تمامی ابعاد این نهضت را تحت الشعاع قرار داده و حتی باعث لوث شدن این نهضت شده است. زیرا در اینگونه مجالس حسین (ع) آن مظهر عزت را مشاهده می کنیم که تا آخرین لحظات حیات و حتی در زیر شمشیر شمر از عطش خود می نالد و از قاتل خود می خواهد که لااقل او را سیراب نموده و سپس به شهادت برساند و قاتل با درخواست امام (ع) او را به مسخره می گیرد و می گوید: صبر کن تا پدرت از حوض کوثر

تو را سیراب کند. [۸۸]. گاهی فرزند کوچک و شیر خواره اش را در مقابل لشکر دشمن آورده، و از آن اراذل برای او درخواست آب می نماید [۸۹] و گاهی از میانه میدان فریاد فرزند بزرگش را می شنود که در بحبوحه نبرد از تشنگی می نالد و از همانجا از پدر درخواست آب می کند و پدر را به گریه می اندازد. [۹۰]. و گاهی از درون خیمه ها فریاد العطش پرده نشینان حسینی را به آسمان می رسانند [۹۱] و هنگامی که قبری برای آن حضرت (ع) توسط فرزندش امام سجاد (ع) تعبیه می کنند، از زبان فرزند این پدر بزرگوار و عزیز را که از همه چیز خود در راه خدایش گذشت، این چنین معرفی می کنند که او بر روی قبر برای شناساندن پدرش چنین نوشت: «هذا قبر الحسين (ع) الذی قتلوه عطشاناً» [۹۲]. سپس همگام با محوریت عطش و در راستای آن به سراغ الفاظی رفتند که هر چه بیشتر اشک مردمان را در آورد، الفاظ و واژه هایی که در منابع معتبر کمتر می توان از آنها ردپایی پیدا کرد که از این دست، می توان واژه هایی چون غریب، محروم، مغموم را مثال زد و کار را به جایی می رسانند که در مکالمه رأس شریف امام حسین (ع) با راهب دیرانی پس از شهادتش این سخنان را برای زبان آن رأس جعل می کنند که در هنگام معرفی خود فرمود: «انا المظلوم»، انا المهموم، انا المغموم... انا الذی من الماء مُنِعْتُ، انا الذی من الاهل و الاوطان بعدت... انا عطشان کربلا، انا ظمآن کربلا، انا وحید کربلا، انا سلیب کربلا، انا الذی خذلونی الکفره بارض کربلا» [۹۳]. در این میدان کمتر دانشمندی همانند میرزا حسین

نوری در لؤلؤ و مرجان و شهید مطهری در تحریفات عاشورا را می یابیم که از انگ و تهمت نهرا سیده و صریحاً به بیان مجالس مطلوب حسینی (ع) و فاصله آن با مجالس موجود بپردازند که البته همین ها نیز هزینه سنگینی را برای گفته های خود متحمل شدند تا جایی که در بعضی از نقاط تا مرز تکفیر این بزرگان پیش رفتند و حتی بعضی از دانشمندان شیعه را وادار می سازد تا در نقد سخنان روشنگرانه آنان و به قصد دفاع از حسین (ع) اقدام به نوشتن نمایند. [۹۴]. و همین مسایل است که تلاش آن بزرگواران روشنگر را ابتر گذاشته و کمتر کسی جرأت گام زدن در آن راه را می نماید. نکته ای که در اینجا معمولاً مورد غفلت قرار می گیرد آن است که حدیث سازی برای تحریک عواطف و احساسات گرچه ممکن است در کوتاه مدت مجالس را پر شور نماید، اما در دراز مدت و با مطرح شدن سؤال و پرسش برای قشر آگاه جامعه و نیافتن انتظارات این قشر از اینگونه مجالس و بیشتر شدن پرسش ها و شبهاتش پیرامون نهضت حسینی (ع) در اینگونه محافل، موجبات دلسردی آنها را فراهم آورده و گرچه ممکن است به جهت عظمت امام (ع) باز هم در این مجالس شرکت نمایند، اما شرکت آنان تنها صوری بوده و نه به قصد شناخت صورت می گیرد. علاوه بر آنکه راه یافتن اینگونه احادیث از زبان ذاکرین و واعظین در مکتوبات و عرضه آنها بر جهانیان، موجبات وهن شیعه، تشیع و امام حسین (ع) را در اذهان آنان فراهم می آورد و در دراز مدت موجبات بدبینی به کلّ منابع مکتوب شیعه را باعث

می شود. زیرا حدیث سازان به خیال خود و به قصد خدمت نا آگاهانه و به علت عدم احاطه بر جوانب مختلف سیره امام (ع) بسیاری از اصول و مبانی را نادیده گرفته و چهره ای مخدوش از امام (ع) ارائه می کنند و خود را مصداق کامل ضرب المثل فارسی «کور کردن چشم برای سرمه کشیدن آن» می سازند. و کار را تا آنجا می رسانند که موجبات معرفی شدن شیعه به عنوان «بیت کذب» را فراهم می سازند. [۹۵]. تلاش ما در بخش های پیشین مقاله بر آن بود که با اثبات اصل عزت در نهضت حسینی از آغاز تا پس از شهادت و ارائه نمونه های فراوانی از آن، آن را به عنوان یک اصل قطعی و انکارناپذیر در سیره آن بزرگوار به حساب آورده و از آن به عنوان مقیاس و ملاکی برای شناخت روایات و گزارش های دروغین از راستین بهره گیریم و به اصطلاح به نقد محتوایی اینگونه روایات پردازیم. به اعتقاد ما این اصل در نهضت حسینی می تواند در ردیف اصول کلامی شیعه همانند عصمت پیامبر (ص) و امام (ع) قرار گیرد که دانشمندان با مسلم گرفتن آن به نقد محتوایی روایات مخالف با آن همچون روایات سهو نبی (ص) و امام (ع) پرداخته و انتساب آنها را به امام (ع) رد می نمایند، هر چند از نظر سندی در درجه بالایی از صحت و اتقان باشد که خوشبختانه با بررسی سندی همه روایات این چنینی در می یابیم که همه آنها روایاتی بدون سند معتبر و مستند می باشند و بسیاری از آنان از هفت قرن پس از واقعه تا زمان معاصر ساخته شده اند. حال در اینجا به عنوان مثال به

برخی از گزارش های مخالف با عزت پرداخته و آنها را نقد می نمایم:

پیشنهادات ذیلانته امام حسین

در برخی از گزارش ها چنین آمده که امام حسین (ع) پس از مذاکره با عمر بن سعد سه پیشنهاد مطرح کرد. اول آنکه اجازه دهند، امام (ع) به مبدأ خود برگردد و دوم آنکه به شام رفته، دست در دست یزید گذاشته تا خود هر چه صلاح می داند، انجام دهد. و سوم آنکه اجازه دهند امام (ع) به یکی از مرزهای مملکت اسلامی رفته و در آنجا همانند یک مسلمان عادی زندگی کند. [۹۶]. از نقل ابو مخنف چنین استفاده می شود که این گزارش میان محدثان قرن دوم مشهور بوده است، اما خود وی بلافاصله پس از نقل این گزارش از قول یکی دیگر از محدثان به نام عبدالرحمن بن جندب چنین نقل می کند که عقبه بن سمعان، غلام رباب، همسر امام حسین (ع) که یکی از معدود بازماندگان عاشورا و ناقلان گزارش های کربلاست، به من چنین گفت که: «من با حسین (ع) در طی مسیر مدینه به مکه و مکه به عراق همراه بودم و نه در این دو شهر و نه در مسیر تا هنگام شهادت از او جدا نگشتم و هر آنچه با دیگران سخن گفت، شنیدم. به خداوند سوگند که آنچه در میان مردم مشهور است که امام (ع) پیشنهاد قرار دادن دست در دست یزید و یا فرستاده شدن به مرزی از مرزها و مسلمانان را کرده، دروغ است، تنها سخنی که امام (ع) در این باره گفت، آن بود که: بگذارید تا من در این سرزمین وسیع و گسترده سیر کنم تا ببینم سرنوشت مردم به کجا می انجامد.» [۹۷]. ناگفته

پیدا است که گزارش اوّل با سیره امام حسین (ع)، کلمات او، و هدف او از قیام ناسازگار است. و مواردی که در بخش قبل آورده شد، چه قبل از ملاقات با عمر بن سعد و چه بعد از آن، دلالت بر نادرستی روایت اوّل دارد. و احتمال ساختگی بودن به وسیله بنی امیه و انداختن آن در میان محدثان و مورخان اهل سنت در قرن دوم فراوان است. احتمال دیگر درباره علت شهرت این روایت آن است که عمر بن سعد بعد از ملاقات با امام حسین (ع)، برای آنکه به خیال خود کار را به مصالحه بکشاند و دست در خون حسین (ع) نیالاید و حکومت ری را نیز از دست ندهد، از پیش خود چنین پیشنهاداتی را از زبان امام حسین (ع) مطرح کرد، و بعدها مورخان باور کرده اند که این پیشنهادات از جانب امام حسین (ع) مطرح شده است. شاهد این احتمال روایت بعدی ابو مخنف است که می گوید: حسین (ع) و عمر بن سعد سه یا چهار بار با هم ملاقات کردند و پس از آن عمر در نامه ای خطاب به عبیدالله بن زیاد چنین نگاشت: «اما بعد! خداوند آتش جنگ را خاموش کرد، وحدت میان مسلمانان را برقرار ساخت و کار امت اسلام را رو به صلاح گذاشت. این حسین است که به من پیشنهاد داده که یا به مبدأ خود بازگردد و یا او را به هر مرزی که خواستیم بفرستیم تا مانند یک مسلمان عادی در آنجا زندگی کند و یا آنکه به نزد امیرالمؤمنین یزید رفته و دست در دست او گذارد و او آنچه صلاح

می‌داند، انجام دهد. و در این پیشنهادات خشنودی شما و صلاح امت می‌باشد.» گویی ابن زیاد با خواندن نامه کاملاً باورش نشد که امام (ع) چنین پیشنهاداتی را داده باشد و بیشتر احتمال داد که عمر برای خیر خواهی خود چنین مواردی را مطرح کرده است. از این رو گفت: این نامه مردی خیرخواه برای امیر خود و مهربان و دلسوز برای قومش می‌باشد. [۹۸]. خوشبختانه این گزارش با این کیفیت در منابع شیعی جای خود را باز نکرد. اما گزارشی شبیه آن و حتی کمی مسخره‌تر در این منابع نقل شده که علاوه بر عدم امکان عادی آن، بیشتر عزت حسینی را زیر سؤال می‌برد و آن اینکه: «به نقل از شاهدان واقعه چنین نقل شده که امام حسین (ع) در روز عاشورا و پس از آنکه همه اصحاب و اهل بیت (ع) خود را از دست داده به سمت عمر بن سعد رفته و از او خواهش می‌کند که یکی از این سه کار را از من بپذیری: اول آنکه مرا رها کن تا به مدینه حرم جدم رسول خدا (ص) بازگردم. عمر بن سعد (متکبرانه) جواب داد: چنین چیزی برای من امکان ندارد. امام (ع) خواسته دوم را چنین مطرح کرد: «اسقونی شربه من الماء فقد نشفت كبدي من الظماء؛ جرعه ای آب به من بنوشانید که جگرم از تشنگی خشک شده است. عمر جواب داد: این هم امکان ندارد. و امام (ع) خواسته سوم خود را این چنین مطرح کرد: پس اگر تصمیم گرفته‌اید که قطعاً مرا بکشید، یکی یکی به جنگ من بیایید. و عمر این خواسته سوم را قبول کرد. [۹۹]

کهن ترین نوشته ای که این گزارش در آن دیده شده است، کتاب المنتخب طریحی (متوفی ۱۰۸۵ق) است که بعدها کتب دیگری همچون اسرار الشهادات دربندی (۱۲۸۵ق) آن را از او نقل کرده و نقل های مختلف دیگر را نیز ضمیمه نموده اند. از کتاب «المنتخب» چنین بر می آید که مؤلف آن، روضه ها و سخنانی های خود را در آن به گونه مجلس مجلس آورده است، بدون آنکه توجهی به اعتبار یا عدم اعتبار منقولات داشته باشد و نیز بدون آنکه برای نوشته های خود منبعی را ذکر نماید. چنانچه در همین مورد این روایت را مستقیماً از شاهدان واقعه نقل کرده است که بیش از ده قرن با آنها فاصله زمانی دارد. [۱۰۰]. این کتاب به علت سبک خاص خود که همراه با اشعار سوزناک و روایات و گزارش های رقت انگیز و گریه آور بود به خوبی جای خود را در میان روضه خوانان و واعظان باز کرده و به عنوان یکی از منابع معتبر در آمد، چنانچه فاضل دربندی آن فقیه بزرگ نیز در کتاب اسرار الشهادات خود در بسیاری از موارد، گزارش های عجیب و غریب را از آن نقل می کند. و دیگران نیز این دو منبع را معتبر حساب کرده و به نقل آن می پردازند. تعجب آور است که برخی عالمان بزرگوار شیعی چگونه راضی می شوند این گونه روایات ذلت بار را در کتب خود نقل کنند و حسین (ع) مظهر عزت را تا آنجا به زیر می کشند که حاضر می شود برای حفظ جان خود و یا رفع تشنگی اش، پس از آنکه همه اصحاب و خاندانش در راه او و هدفش جان خود را از دست داده اند، ذلیلانه به سمت عمر

بن سعد رفته و این خواسته های ننگین را مطرح نماید و در نقطه مقابل عمر بن سعد با تکبر و تبختر دو خواسته اول و دوم را رد نموده و سپس منت نهاده و خواسته سومش را که دلالت بر جوانمردی! آن جانی دارد بپذیرد. آری این هم از همان دست روایات ساختگی است که خواسته است عطش را محور همه وقایع عاشورا قرار داده و در راه گرفتن اشکی از مستمع خود امام خود را از اوج عزت به پایین آورد.

درخواست آب در آخرین لحظه زندگی

گزارش سوزناک تر از گزارش قبلی که اشک را از سنگ در می آورد آن است که: هنگامی که شمر برای بریدن سر امام (ع) بر روی سینه آن حضرت (ع) می نشیند امام (ع) با او به گفتگو می پردازد و سعی دارد تا او را از کشتن خود منصرف کند و وقتی موفق نمی شود، خطاب به او می گوید: «اذا كان لابد من قتلى فاسقنى شربه من الماء»؛ اگر حتماً می خواهی مرا بکشی، پس جرعه ای آب به من بنوشان». شمر قاطعانه جواب می دهد: هرگز! هرگز! به خداوند سوگند تو آب را نخواهی چشید تا مرگ را بچشی. و آنگاه با مسخرگی ادامه می دهد: ای پسر ابی تراب! آیا تو نیستی که گمان می کنی پدرت ساقی حوض کوثر است و هر که را دوست داشته باشد از آب سیراب می کند، پس صبر کن تا پدرت به تو آب بنوشاند! پس از آن شمر شروع به قطع یکایک اعضای بدن امام (ع) می کند، و هر عضوی را که قطع می کند. امام (ع) فریاد می کشد و ناله می کند. و در همان هنگام اشعاری می سراید و در آنها از شمر می خواهد که

«بعد از قتل او به فرزند علیش رحم کند.» [۱۰۱]. نویسنده این روایت را از مقتل غیر معتبر ابی مخنف [۱۰۲] و نه مقتلی که بر اساس روایات طبری از ابی مخنف تهیه شده نقل می کند که عدم اعتبار آن در میان همه دانشمندان شیعه معروف است اما متأسفانه به علت اشتغال آن بر بعضی از گزارش های رقت آور موجب اقبال بسیاری از مرثیه خوانان به آن شده و تا زمانی نزدیک به زمان معاصر فراوان مورد استفاده آنها قرار می گرفت. از نظر محتوایی ناگفته پیداست که حسین عزیزی که طبق نقل روایات معتبر که به بخشی از آنها اشاره شد، در آخرین لحظات خود تنها رو به منشأ عزتش یعنی خداوند کرده و با او به مناجات می پردازد، هرگز راضی نمی شود تا آن حدّ خود را پایین آورده که رو به مخلوق پستی زده و از او درخواست آب نماید و با عبارت توهین آمیز «علیل» از فرزندش یاد کند. و نتواند بر ضربه شمشیر صبر کرده و مانند کودکان در هنگام سختی، بزرگترهایش را صدا بزند. به راستی چگونه شیعه عزتمند حسین (ع) راضی به بر زبان راندن چنین سخنانی می شود؟

شکایت از کشته شدن

در گزارش امام (ع) را در آخرین لحظات حیات خود چنان ترسیم کرده که رفتگانش را به مدد می طلبد و از عطش و کم یآوری می نالد و از کشته شدنش گلایه می کند. کاری که هیچ عزیزی آن هم در مقابل آن دشمنان کینه توز انجام نمی دهد. عباراتی را که به آن حضرت در این لحظات نسبت داده اند، چنین است: «واجده! وامحمده! و ابالقاسماه! و ابناه! واعلیاه! واحسنه! واجعفره واحمزه! واعقیلاه! واعباسه! واغربناه! واعطشاه! وا غوثاه! واقله ناصره! أقتل مظلوماً و

جدی محمد المصطفی و اذیح عطشاناً و ابی علی المرتضی و اترک مهتوگاً و امی فاطمه الزهراء...» [۱۰۳]. جالب است که در این روایت که از مقتل غیر معتبر ابومخنف نقل شده، امام (ع) عقیل را که ذلیلانه برادرش علی (ع) را ترک کرده و از معاویه درخواست کمک کرده در کنار شجاعان و حماسه سازانی همچون جعفر بن ابی طالب و حمزه قرار می دهد. به راستی کدام شجاع عرب و غیر عرب دیده شده است که در لحظات آخرین زندگانی خود جد و پدر و برادر و عمو و مادر را فریاد کند و مصیبت خود را به رخ آنها بکشد و از کشته شدن بنالد.

مرا نکشید

گزارش، امام حسین (ع) را در روز عاشورا در مقابل لشکر کوفه می ایستاند و خواهش امام (ع) را مبنی بر درخواست نکشتن خود مطرح می کند: «اتقوا الله ربکم و لا تقتلونی فانه لا یحلّ لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی فانی ابن بنت نبیکم و جدتی خدیجه زوجه نبیکم و لعله قد بلغکم قول نبیکم الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنّه» [۱۰۴]. مرحوم مجلسی این روایت را با این الفاظ از شخصی به نام محمد بن ابی طالب که در اعتبار نوشته هایش بحث فراوانی است نقل می کند که با عزت حسینی منافات کامل دارد. بله اگر به جای لا تقتلونی، لا تقاتلونی (با من نجنگید) بود، روایت پذیرفتنی تر می شد. هم چنین نقل شیخ مفید که به جای این عبارت منافی عزت، عبارت زیر را آورده قابل پذیرش است: «فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟» [۱۰۵]. بنگرید! آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما روا و مشروع است؟

ما را برگردان

گفته شد که عزت خاندان حسینی (ع) ریشه در عزت آن بزرگوار دارد و آنها چه در زمان حیات امام (ع) و چه بعد از شهادت آن بزرگوار حافظ این عزت بودند. بنابراین گزارش هایی را که نشانگر نوعی ذلت در آنهاست باید با این اصل اصیل سنجید و آن را رد کرد. به عنوان مثال، در بعضی از نوشته ها چنین آمده که: در هنگامی که امام حسین (ع) به اطراف خود نگاه کرد و هفتاد و دو کشته از اصحاب و خاندانش را بر روی زمین دید اندوهناک شده و به طرف خیمه ها رفت و با خواهران و دختران خود وداع کرد. در همین هنگام سکینه دختر امام

(ع) صدا زد: پدر تسلیم مرگ شده ای؟ پدر جواب داد: چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یاورى ندارد. و در اینجا سکینه از پدر چنین تقاضا کرد: «یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا» ای پدر ما را به حرم پدر بزرگمان رسول خدا (ص) بازگردان پدر جواب داد: «لو ترک القطا لنام» یعنی اگر قطا مرغی سنگ خوار» به خود وا گذاشته می شد، می خوابید. [۱۰۶]. اصل این گزارش در کتاب منتخب طریحی آمده است که آن را همانند دیگر گزارش های خود بدون هیچگونه سندی نقل کرده است. و منبع علامه مجلسی «بعض الکتب» است که احتمالاً منظور همین کتاب منتخب می باشد. [۱۰۷] و کتاب های دیگر همچون اکسیر العبادات آن را مستقیماً از منتخب نقل کرده اند. [۱۰۸]. در گزارش چنین آمده که امام (ع) پس از شهادت همه یاراناش به قصد وداع به خیمه های حرم آمد و در آنجا زینب (س) پس از آنکه فهمید برادرش تسلیم مرگ شده از او چنین درخواست کرد: «یا اخی! ردنا الی حرم جدنا»؛ ای برادرم ما را به حرم جدمان بازگردان. و امام (ع) چنین جواب داد: «هرگز امکان ندارد و اگر من به خود وا گذاشته می شدم خود را در این مهلکه نمی انداختم و شما به زودی همانند بردگان در جلوی سوارگان کشانده می شوید و بدترین عذاب را متحمل خواهید شد.» زینب (س) با شنیدن این سخنان گریه کرده و فریاد کشید: «وا وحدتاه! واقله ناصراه! واسوء منقلباه! واشؤم صباحاه!» و آنگاه پیراهن خود را درید و موهای خود را پریشان کرد و به سر و صورت خود زد. امام (ع) که چنین دید به او فرمود: دختر مرتضی! آرام باش

که گریه های طولانی خواهی داشت.» [۱۰۹]. چنانچه می بینید در این گزارش بدون سند علاوه بر آنکه عزت زینب (س) زیر سؤال می رود، هدف امام (ع) نیز در معرض سؤال قرار می گیرد، زیرا امامی که آگاهانه و برای احیای امر به معروف و نهی از منکر و نرفتن زیر بار ظلم و ستم و بیعت یزید این مسیر را طی کرده گویی در آخرین لحظات پشیمان شده و می گوید: اگر کاری با من نداشتند خود را در این مهلکه نمی انداختم (لو ترک ما القیت نفسی فی المهلکه) و در اینجاست که گزارش همه حرکت امام را به زیر سؤال برده و از آن با عنوان مهلکه تعبیر می کند؛ تعبیری که در هیچ گزارش معتبری از قول امام (ع) نقل نشده است. لازم به یادآوری است که غیر از شب عاشورا و هنگام شنیدن اشعار که زینب (س) نتوانست خود را کنترل کند و اشک از چشمانش سرازیر شد و امام (ع) او را سفارش به صبر کرد، [۱۱۰] دیگر هیچ بیتابی از آن بزرگوار تا لحظه شهادت امام (ع) در منابع معتبر گزارش نشده است.

جرعه آبی به طفل شیر خواره ام دهید

در گزارش شهادت طفل شیرخوار امام حسین (ع) نیز آمیزه ای از ذلت دیده می شود و آن اینکه آن را اینگونه نقل می کنند که امام حسین (ع) در لحظات پایانی نبرد به نزد خیمه ها رفت و در آن هنگام زینب طفل شیرخوار امام (ع) را به او داد، و گفت: ای برادرم حسین! این فرزند تو سه روز است که آب نچشیده، برای او از این مردمان جرعه آبی درخواست کن. امام (ع) طفل را به روی دست گرفته و به نزد لشکر دشمن آمده و تقاضای خود

را این چنین مطرح کرد: «ای قوم! شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید و تنها این طفل که از تشنگی جگرش گز گرفته است، باقی مانده پس جرعه ای آب به او بنوشانید. [۱۱۱]. اصل این روایت در مقتل منسوب به ابومخنف می باشد که ملا فاضل دربندی به اشتباه آن را به سید بن طاووس در لهوف نسبت داده است. [۱۱۲]. در حالی که سید در هنگام نقل شهادت طفل شیرخوار هیچ اشاره ای به درخواست امام (ع) یا زینب (س) ننموده است. او این روایت را این چنین نقل می کند: «..فتقدّم الی باب الخیمه و قال لزینب: ناولینی ولدی الصغیر حتی اوذعه فاخذته و اوماً الیه لیقتله فرماه حرمله بن الکاهل الاسدی (لع) بسهم فوقع فی نحره فذبحه»؛ حسین به در خیمه آمد و به زینب فرمود: فرزند کوچکم را بده تا با او وداع کنم. آنگاه طفل را روی دست گرفت و خواست او را بیوسد که ناگاه حرمله بن کاهل اسدی او را هدف تیر قرار داد و آن تیر در حلق کودک نشست و او را کشت. [۱۱۳]. و شبیه همین نقل در ارشاد شیخ مفید [۱۱۴] و مقتل ابی مخنف [۱۱۵] آمده است. اما این مقدار چون در نظر بعضی رقت کافی را برای اشک ستاندن نداشت، شروع به جعل گزارش هایی در شاخ و برگ دادن به آن نمودند. گاهی از قول امام (ع) چنین نقل کردند که فرمود: «یا قوم! ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» [۱۱۶]؛ ای مردمان! اگر به من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید. و یا چنین گزارش کردند: «یا قوم! لقد جفّ اللبن فی ثدی امه»؛ [۱۱۷] ای

مردمان! شیر در پستان مادرش خشکیده است. و گاهی پس از شهادت طفل، زینب و دیگر زنان و دختران حرم را با وضعی آشفته و سربرهنه و بر سرزنان به میدان کشیدند و چنان حالتی را ترسیم کردند که چاره ای ندیدند که امام (ع) را برای پوشانیدن سر برهنه زینب (س) به صحنه بکشند. [۱۱۸]. چنانچه دیدیم همه این گزارش های شاخ و برگ بی بدون سند می باشد. حال بر فرض صحت سند آیا از امام عزیز و اهل بیت عزیزش چنین صحنه هایی رواست؟ آیا امام (ع) برای به رحم آوردن این قوم پست، سخن از خشک شدن پستان همسرش به میان می آورد؟! و آیا رواست که چنین بیتابی را به زینب و دیگر زنان حرم نسبت دهیم؟

باران بی وفا

چنانچه اشاره شد هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل که امام (ع) از همراهان خود خواست تا هر کس آمادگی شهادت ندارد، جدا شود، تعدادی از همراهان امام (ع) جدا شدند و آنانکه ماندند تا پایان پایداری کردند. زیرا هدفی والاتر از اهداف مادی داشتند و عزت حسینی آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده و عزیزانه آن وجود عزیز را همچون پروانه در بر گرفتند. طبق روایاتی که در بخش های پیشین نقل کردیم، امام (ع) در شب عاشورا اصحاب خود را بهترین و باوفاترین اصحاب معرفی می کند و اصحاب همچون مسلم بن عوسجه، حبيب بن مظاهر و زهير بن قین با سخنان خود در شب عاشورا و با فداکاری در روز عاشورا به خوبی این سخن امام (ع) را به اثبات می رسانند، [۱۱۹] اما در این میان گزارش هایی جفاآمیز در حق اصحاب نقل شده که به یکی از آنها می پردازیم: «جناب

سکینه نقل می کند که بعد از آنکه پدرم در شب عاشورا از اصحاب خواست تا او را ترک کنند، وقتی عمه ام ام کلثوم این خبر را شنید، فریاد کشید: واجداه! واعلیاه! وا حسناہ! وا حسیناہ! واقله ناصراہ! (خدایا) نمی دانم چگونه از دست دشمنان خلاص شویم، و وقتی پدرم حسین (ع) را دید از او خواست که آنها را به حرم جدشان بازگرداند.» [۱۲۰]. این روایت را بدین گونه فاضل دربندی از کتابی مجعول و ناشناخته و غیر معتمد به نام نورالعیون نقل می کند، بدون آنکه سلسله سندی برای آن بیاورد. هم چنین روایت تا حدی شبیه به این روایت از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) نقل می کند. [۱۲۱] که در صحت انتساب آن تفسیر به امام (ع) و اعتبار آن سخن فراوان است. و اینها همه در حالی است که خود قبل از این روایت، روایات دیگری را از کتب دانشمندان شناخته شده همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف (ملهوف) و امالی صدوق نقل کرده که حاکی از کمال عزت و وفاداری اصحاب می باشد. [۱۲۲] و سپس بدون آنکه هیچ گونه تذکری مبنی بر تناقض این روایت با آن گزارش ها بدهد، به نقل این روایت می پردازد.

آخرین سفارش های امام حسین به امام بعد از خود

در حالیکه معمولاً طبق عقائد شیعه امام پیشین در آخرین سفارش های خود به امام بعدی، ودائع و اسرار امامت را برای او بازگو می کند، اما در بعضی از کتب ضعیف آخرین سفارش های امام (ع) به گونه ای نقل شده که گویی امام (ع) را انسانی عادی و حتی کمتر از آن فرض کرده که الفاظی همچون ذلت را به خاندان خود نسبت داده و در آخرین کلام خود از شیعیانش می خواهد که برای

او که غریب از دنیا رفته، ندبه کنند. متن یکی از این گزارش های ساختگی چنین است: «یا ولدی... انت خلیفتی علی هؤلاء العیال و الاطفال فانهم غرباء - خذلون قد شملتهم الذله و الیتم و شماته الاعداء و نوائب الزمان اسکتهم اذا صرخوا و آنسهم اذا استوحشوا و سل خواطرهم بلین الکلام... یا ولدی بلغ شیعتی عنی السلام فقل لهم ان ابی مات غریباً فانذبوه و مضی شهیداً فابکوه» [۱۲۳]؛ ای فرزندم! تو جانشین من در میان این زنان و کودکان هستی و بدان که آنان غریبان و خوارشندگان هستند که ذلت، یتیمی سرزنش دشمنان و مصیبت های دوران آنها را فرا گرفته است. هنگامی که فریاد کشیدند، آنان را آرام ساز و هنگامی که دچار وحشت شدند مونس آنها باش و به آنها با زبانی نرم و شیرین تسلیت و دلداری بده... ای فرزندم سلام مرا به شیعیان من برسان و به آنها بگو پدرم غریب از دنیا رفت پس برای او ندبه کنید و شهید شد پس برای او بگریید. چنانچه گفته شد اینگونه روایات از کتب ضعیف بدون هیچ استنادی و تنها به منظور گریاندن نقل شده و با عقاید کلامی شیعه و عزت حسینی (ع) و خاندانش در تناقض است. ولی چه کنیم که هدف تنها گریه است و هر چه رقت آمیزتر کردن صحنه های عاشورا، هر چند ذلت امام (ع) و اطرافیانش را در برداشته باشد؟! و این رویه جعل گزارش از صحنه های کربلا همچنان به کار خود ادامه می دهد و هر سال و پس از آنکه گزارش های پیشین دیگر خاصیت گریه آوری خود را از دست داده، گزارش های رقت آورتر و ذلت آمیزتری ساخته می شود و سکوت دانشمندان و

فرهیختگان و گاه تشویق آنها که بخشی از آن ریشه در عدم مطالعه تاریخ اسلام دارد، بر سرعت این رفتار هر چه بیشتر می‌افزاید.

پاورقی

[۱] معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق ندیم مرعشلی، بیروت، دارالکتاب العربی، ص ۳۴۴.

[۲] همان.

[۳] لسان العرب، ابن منظور، تحقیق علی شیری، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۸۵.

[۴] همان.

[۵] مانند موارد فراوانی که به همراه صفات حکیم، حمید، رحیم، وهاب، غفار، علیم، قوی، جبار، مقتدر برای خداوند به کار رفته است. (رجوع شود به: المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، واژه عزیز).

[۶] سوره ص، آیه ۲

[۷] سوره بقره، آیه ۲۰۶

[۸] سوره نساء آیه ۱۳۹ و مشابه آن «فله العزه جمیعاً» سوره فاطر آیه ۱۰.

[۹] سوره منافقون، آیه ۸.]

[۱۰] دخان آیه ۴۹.

[۱۱] نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۶۵، بند ۲.

[۱۲] منتخب میزان الحکمه، محمد ری شهری، تلخیص سید حمید حسینی، چاپ اول، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق، ص ۳۴۶ به نقل از بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، حدیث ۶۷.

[۱۳] همان، به نقل از الخصال، ص ۴۲۰.

[۱۴] همان، به نقل از الخصال، ص ۲۲۲.

[۱۵] نهج البلاغه، حکمت شماره ۳۷۱.

[۱۶] نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳.

[۱۷] منتخب میزان الحکمه، ص ۳۴۶. به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۶.

[۱۸] همان، به نقل از بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۵۳، ح ۹۰.

[۱۹] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۸۴: سئل الحسين (ع):...فما عز المرء قال استغناؤه عن الناس.

[۲۰] کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران دارالکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۶۳، حدیث ۱ و مشابه آن ص ۶۴، ح ۶.

[۲۱] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، معهد تحقیقات باقرالعلوم، چاپ اول، قم، دارالمعروف، ۱۳۷۳، ص ۷۹۷.

[۲۲] همان، ص ۷۹۸.

[۲۳] همان، ص ۷۹۹.

[۲۴] همان، ص ۸۳۱ به نقل از دیوان الامام الحسین (ع)، ص ۱۳۷.

[۲۵] همان، ص ۸۳۰.

[۲۶] بحارالانوار، محمد باقر مجلسی،

تهران، المكتبه الاسلاميه، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

[۲۷] همان.

[۲۸] موسوعه كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۶۰ به نقل از احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

[۲۹] همان.

[۳۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴.

[۳۱] كتاب الفتوح، ابو محمد احمد بن اعثم كوفى، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، ج ۵، ص ۱۲ و ۱۳.

[۳۲] همان، ص ۱۴.

[۳۳] همان.

[۳۴] نهج البلاغه، نامه ۱۷، بند ۴.

[۳۵] همان، نامه ۲۸، بند ۴.

[۳۶] الفتوح، ج ۵، ص ۱۷.

[۳۷] همان، ص ۲۱.

[۳۸] همان، ص ۲۲.

[۳۹] لهوف، سيد بن طاووس، ترجمه عقيقى بخشايشى، چاپ پنجم، قم، دفتر نشر نويد اسلام، ۱۳۷۸، ص ۸۰.

[۴۰] موسوعه كلمات الامام الحسين (ع)، ص ۳۳۶ به نقل از تذکره الخواص، ص ۲۱۷.

[۴۱] وقعه الطف، لوط بن يحيى ازدي معروف به ابى مخنف، تحقيق محمد هادى يوسفى غزوى، قم، چاپ سوم، مؤسسه النشر

الاسلامى، ۱۴۱۷ق، ص ۱۶۶.

[۴۲] ينابيع الموده، سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى، مقدمه سيد محمد مهدى سيد حسن خراسان، چاپ هفتم، نجف، المكتبه

الحيدريه، ۱۳۸۴ق، ص ۴۰۶.

[۴۳] لهوف، ص ۹۴.

[۴۴] الارشاد، شيخ مفيد، با ترجمه و شرح فارسى شيخ محمد باقر ساعدى خراسانى، تصحيح محمد باقر بهبودى، تهران،

انتشارات اسلامیه، ۱۳۸۰، ص ۴۲۶.

[۴۵] الفتوح، ج ۵، ص ۷۸.

[۴۶] همان، ص ۷۹، وقعه الطف، ص ۱۷۳.

[۴۷] وقعه الطف، ص ۱۷۵.

[۴۸] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۸۲، به نقل از اخبار الطوال، ص ۲۵۳.

[۴۹] وقعه الطف، ص ۱۹۷.

[۵۰] همان، ص ۲۰۱.

[۵۱] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۲۲.

[۵۲] همان، ص ۴۹۷.

[۵۳] الفتوح، ج ۵، ص ۹۶.

[۵۴] همان.

[۵۵] وقعه الطف، ص ۲۰۵، الارشاد، ص ۴۴۷.

[۵۶] همان ها.

[۵۷] لهوف، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

[۵۸] الارشاد، ص ۴۵۰.

[۵۹] لهوف، ص ۱۲۶.

[۶۰] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۹۷ به نقل از معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

[۶۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۹.

[۶۲] همان، ص ۴۷. «کفر القوم و قدما رغبوا...».

[۶۳] همان، ص ۴۹.

[٦٤] همان.

[٦٥] لهوف، ص ١٤٤.

[٦٦] لهوف، ص ١٤٥ و ١٤٦.

[٦٧] بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٥١.

[٦٨] الارشاد، ص ٤٦٦.

[٦٩] موسوعه كلمات الامام الحسين (ع)، ص ٥١٠.

[٧٠] وقعه الطف، ص ١٦٥؛ الارشاد، ص ٤٢٣.

[٧١]

الفتوح، ج ۵، ص ۷۱.

[۷۲] وقعه الطف، ص ۱۹۰.

[۷۳] وقعه الطف، ص ۱۹۷ - ۱۹۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۴ و ۹۵؛ الارشاد، ص ۴۴۲ - ۴۴۴.

[۷۴] وقعه الطف، ص ۱۹۹؛ الارشاد، ص ۴۴۲.

[۷۵] وقعه الطف، ص ۱۹۷، الارشاد، ص ۴۴۲.

[۷۶] لهوف، ص ۱۳۶.

[۷۷] وقعه الطف، ص ۲۱۷ و پس از آن؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱ و پس از آن، الارشاد، ص ۴۵۳.

[۷۸] لهوف، ص ۱۳۰.

[۷۹] همان، ص ۱۳۶.

[۸۰] وقعه الطف، ص ۲۰۱.

[۸۱] همان، ص ۲۶۲.

[۸۲] الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲.

[۸۳] لهوف، ص ۲۱۸.

[۸۴] وقعه الطف، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

[۸۵] همان، ص ۲۶۳.

[۸۶] الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۳.

[۸۷] همان.

[۸۸] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، شیخ آغابن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی، تحقیق شیخ محمد جمعه بادی و عباس ملاعطیه الجمری، چاپ اول، قم، دار ذوی القربی للطباعة و النشر، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۶۳.

[۸۹] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۷۸، به نقل از نفس المهموم و نیز مراجعه شود به: اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۶۰۹.

[۹۰] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۳.

[۹۱] همان، ص ۴۱.

[۹۲] این سخن در مجالس مشهور است، عجالاً منبع مکتوب آن را پیدا نکردم.

[۹۳] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۱۹ و ۵۲۰ به نقل از معالی السبطين، ج ۲ ص ۱۳۷ و مدینهالمعاصر، ج ۴، ص ۱۲۶، حدیث ۱۸۶.

[۹۴] کربلا فوق الشبهات، نوشته علامه سید جعفر مرتضی عاملی.

[۹۵] میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان پس از اشاره به گزارش های ساختگی مقاتل در این باره چنین می گوید:... نتیجه واضح و ثمره ظاهره آن وهنی باشد عظیم بر مذهب و ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استهزاء و خنده به دست مخالفین و قیاس کردن ایشان سایر احادیث و منقولات امامیه را به این اخبار موهونه و قصص کاذبه تا کار بآنجا رسید که در کتب خود نوشته اند که

شیعه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی آوردن کتاب مقتل معروف را به میدان...».

[۹۶] تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ج ۴، ص ۳۱۳.

[۹۷] همان.

[۹۸] همان.

[۹۹] المنتخب، شیخ فخر الدین طریحی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، جزء دوم، مجلس نهم، ص ۴۵۱ و ۴۵۲. و نیز اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۱۰ و ۱۱.]

[۱۰۰] برای آگاهی از دیدگاه محدث معروف میرزا حسین نوری نسبت به این کتاب مراجع شود به: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

[۱۰۱] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۶۳ - ۶۵.

[۱۰۲] کتبی همانند مقتل الحسین تهیه شده به وسیله حسن غفاری و وقعه الطف لابی مخنف تصحیح شیخ هادی یوسفی غروی بر اساس روایات طبری از ابی مخنف عرضه شده است اما مقتل ابی مخنف متداول تا پیش از آنها مشتمل بر اخبار دروغ فراوانی بوده است. در اینجا مناسب است نظر محدث معروف میرزا حسین نوری را درباره ابو مخنف و مقتلش ذکر نماییم: «ابو مخنف لوط بن یحیی از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار چنانچه از نقل اعظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم می شود لکن افسوس که اصل مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل موجود که به او نسبت دهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آن را اعادی و جهال به جهت پاره ای از اغراض فاسده در آن کتاب داخل کردند و از این جهت از حد اعتبار و اعتماد افتاده، بر منفردات آن

هیچ وثوقی نیست.» (لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶ و ۱۵۷).

[۱۰۳] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۵۸ به نقل از مقتل دروغین ابو مخنف، ص ۱۴۰ - ۱۴۲.

[۱۰۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶.

[۱۰۵] الارشاد، ص ۴۴۹.

[۱۰۶] المنتخب، ج ۲، مجلس نهم، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷؛ اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۵.

[۱۰۷] میرزا حسین نوری در لؤلؤ و مرجان، ص ۱۹۴ می گوید، گاهی علامه مجلسی هنگام نقل عباراتی از منتخب با عبارت «دیدم در مؤلفات بعضی از اصحاب» از او یاد می کند.

[۱۰۸] میرزا حسین نوری که خود معاصر ملافاضل دربندی صاحب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات بوده درباره کیفیت نگارش این کتاب داستان جالبی را نقل می کند که خلاصه آن این است در زمان مجاورت نوری و تلمیذ او از علامه عصر شیخ عبدالحسین طهرانی، سید روضه خوان عربی کتاب بدون اوّل و آخر و بدون سندی را که از پدرش به او ارث رسیده بود، نزد علامه طهرانی آورد و از او درباره اعتبار یا عدم اعتبار آن استعلام کرد و چون استاد کتاب را مطالعه کرد «معلوم شد که از کثرت اشتغال آن بر اکاذیب واضح و اخبار واهی احتمال نمی رود که از مؤلفات عالمی باشد»، از این رو استاد آن سید را از نشر و نقل آن نهی فرمود، اما پس از چند روز به مناسبتی یکی از فضلاء معروف ساکن عتبات (ملافاضل دربندی) مطلع شد و آن را از سید گرفت و چون مشغول تألیف کتاب اسرار الشهاده بود، روایات آن کتاب منهی عنه را در کتاب خود درج کرد و بر عدد اخبار واهی مجعوله بی شمار کتاب خود افزود و برای مخالفین

ابواب طعن و سخره و استهزاء را باز نمود. آنگاه درباره کتاب اسرار الشهاده و مؤلف آن چنین می گوید: «فاضل مذکور از علمامبرزین و افاضل معروفین و در اخلاص به خامس آل عبا علیهم آلاف التحیه و الثناء بی نظیر بود ولکن این کتاب در نزد علمائ فن و نقادین احادیث و سیر بی وقع و بی اعتبار و اعتماد بر آن کاشف از خرابی کار ناقل و قلت بصیرت او است در امور. و آنگاه به ذکر بعضی از گزارش های عجیب و غریب این کتاب مانند هفتاد ساعت بودن روز عاشورا و ششصد هزار سواره و یک میلیون پیاده حساب کردن لشکر کوفیان می پردازد. (لؤلؤ و مرجان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

[۱۰۹] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۵۶.

[۱۱۰] وقعه الطف، ص ۲۰۰.

[۱۱۱] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۶۰۹ به نقل از مقتل ابی مخنف، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

[۱۱۲] همان.

[۱۱۳] لهوف، ص ۱۴۲.

[۱۱۴] ارشاد، ص ۴۶۲.

[۱۱۵] وقعه الطف، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

[۱۱۶] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۷۸ به نقل از نفس المهموم.

[۱۱۷] همان، به نقل از ناسخ التواریخ.

[۱۱۸] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۶۱۰.

[۱۱۹] وقعه الطف، ص ۱۹۷.

[۱۲۰] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۱۸۲.

[۱۲۱] همان، ص ۱۸۲، به نقل از تفسیر الامام العسکری، ص ۲۱۸. هم چنین مراجعه شود به بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

[۱۲۲] اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۱۷۸ - ۱۸۰.

[۱۲۳] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۴۸۶ به نقل از الدمعه الساکبه ج ۴، ص ۳۵۱؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۲؛

ذریعه النجاه، ص ۱۳۹.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

